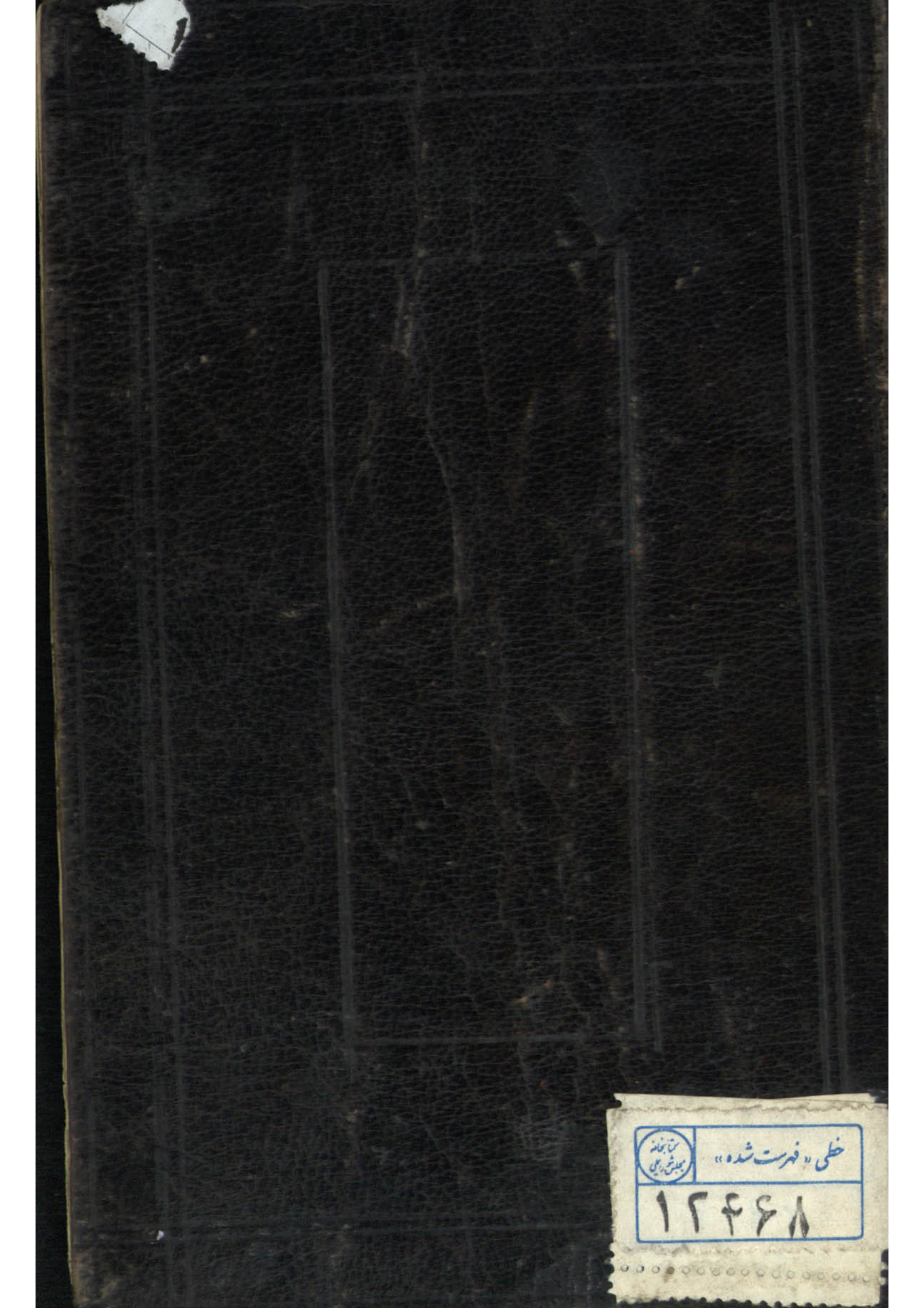
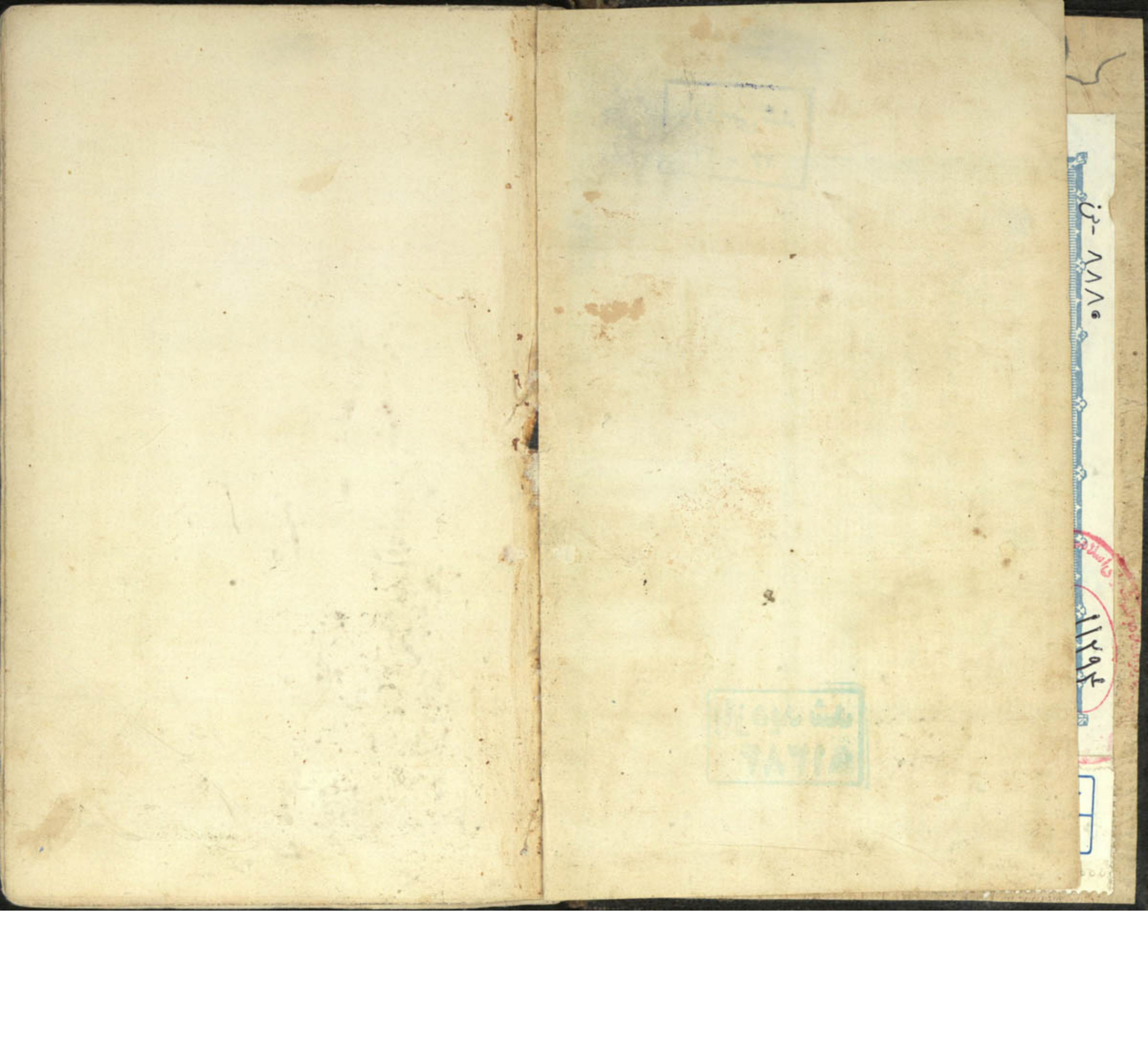
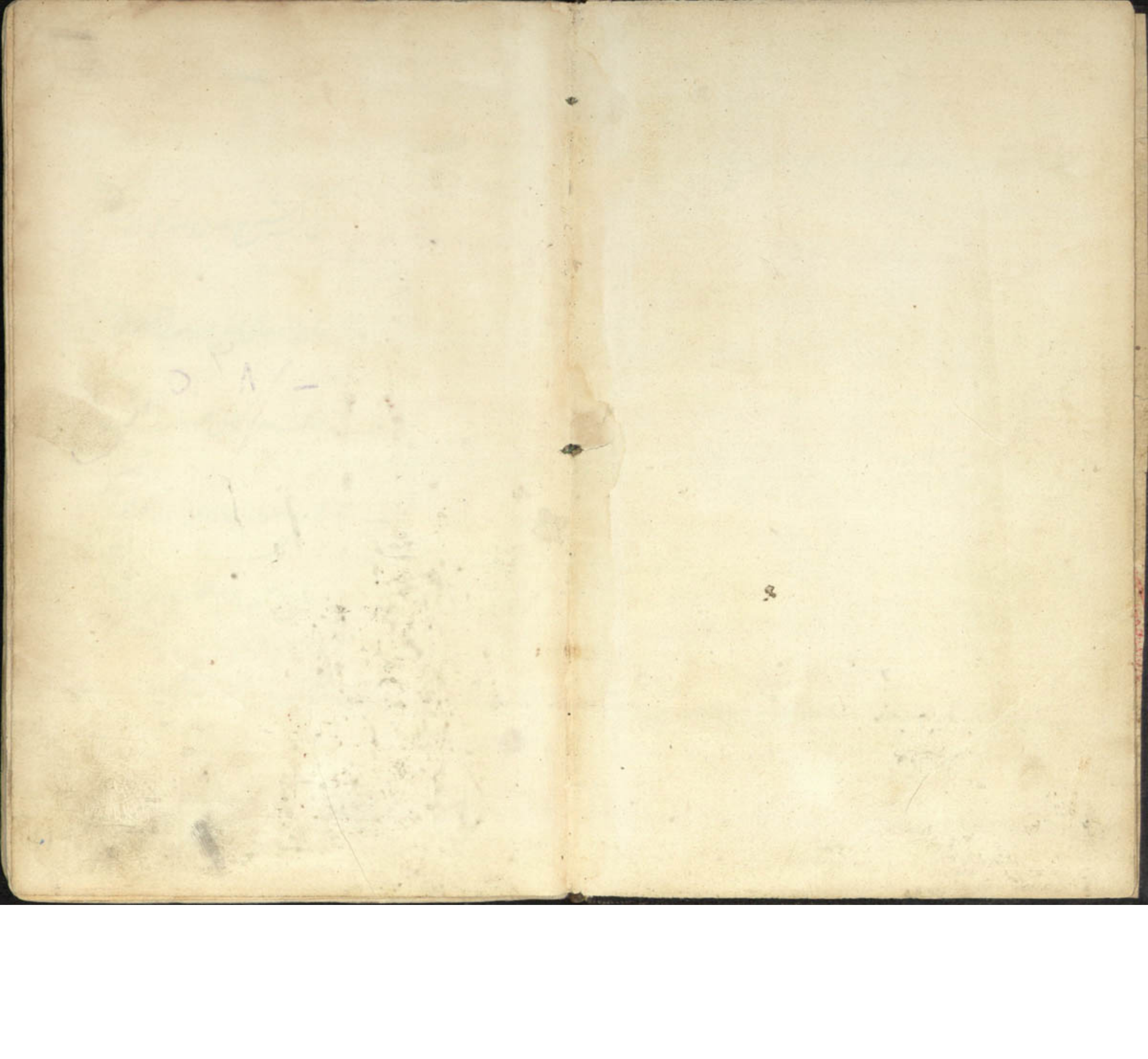

کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست شده»
۱۲۴۶۸


بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
بازدید شد
۱۳۸۴
خطی «فهرست شده»
۱۲۴۶۸


کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۷۹۱۹۶
۱۱۷۹۸
خطی «فهرست شده»
۱۲۴۶۸





این کتاب شرح عدیله و صد کلمه را نواب سلطان

شاهزاده حاجی حسن میرزا دام اقباله برای یادگاری

خجسته بندگان جلالتمآب اجل اکرم افخم

لای والی دام اقباله العالی تقدیم نمودند

بتاریخ جمعه ۲۸ جمادی الاولی سنه ۱۳۱۱

حرره حسن امی





موسوم بعقاید الناجیة تالیف اقل العباد
حسین بن جهانگیر میرزا

بسم الله الرحمن الرحیم

یعنی ابتدا میکنم بنام خداوندیکه این صفت دارد رحمن و رحیم
است رحمن و رحیم دو اسم مشتق هستند از رحمت
و رحمت در بنی ادم رقت قلب است و در خداوند مهربانی
و نیکوئی و رزاقی و احسانات لا تعد و لا تحصی نسبت بمخلوقات
است و رحمن صفت وارده نمیشود مگر بذات خداوند لهذا
گفته نمیشود زید رحمن است و اما قول بنی حنیفه در حق
مسیلمه کذاب رحمن الیمامه و قول شاعر در حق او • و انت غوث
الوری لا زلت رحمانا • از راه جهالت و زندقه بوده است
نزد اهل لسان محل اعتبار و اعتنا نیست • اگرچه رحمن

فروشان

شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة واولوا العلم قائما
بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم

فروشان بجلوه امده اند کسی بحسن و ملاحت بپا و ما نرسد
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما
بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم
یعنی شهادت داده است خدا انکه نیست خدائی مگر ذات
واجب الوجود خودش و ملائکه و صاحبان علم هم همین
طریق شهادت داده اند حالکونیکه قائم است بعدل
در لفظ الله علما اختلاف بسیار کرده اند صاحب قاموس
ذکر کرده در لفظ جلاله بیست قول است چون در بیان
اقوال نمیباشیم اختصارا بقول اصح میشود اصح اینست که الله
علم است از برای ذات واجب الوجودیکه مستجمع جمیع فضائل
و محامد است و غیر مشتق است یا مشتق از اله بروزن
فعال بمعنی مفعول یعنی مالوه ای معبود از باب تعب داخل
شد بر او الف و لام بعد نقل شد حرکت همزه بسوی لام و
ساقط شد همزه بعد از آن ساکن نمودند لام اول را و ادغام

در کلام ثانی نمودند الله شد ومن شاء الاطلاع فلیرجع الی المباسط
والملئکة ملائکه مشتق از مالك ست مالك از الوکه است بمعنی
رسالت مقدم شد لام موخر شد همزه وترك شد همزه برای
کثرت استعمال شد ملك ملك را جمع بستند بملائك تا درا وردند
مبالغه یا برای تانیث جمع کردید ملائکه ابو عبیده ذکر
کرده است ملك از لاك است بمعنی فرستادن در این
صورت اصل او ملاك است بر وزن مفعل همزه افتاد
کردید ملك جمع بسته شد ملائك تا کما فی التابوت در آورده شد
کردید ملائکه لفظ ملائکه مفرد هم مستعمل میشود اکثر حکما
ومتکلمین چون انکار کرده اند جوهر مجرد را رفته اند بسوی آنکه
ملائکه جسمی است لطیف ونورانی وقادر است بر تشکل
باشکال مختلفه سوای کلب وخنزیر بعضی قائل شده اند که
ملائکه وجن وشیاطین از یکنوع‌اند اختلاف در افعال
دارند از ملائکه صادر نمیشود مگر فعل خیر واز شیاطین
صادر نمیشود مگر شر جن گاهی فعل خیر مینماید گاهی شر

قسط

قسط از اضداد است بمعنی عدل آمده کقوله تعالی وهو
اقسط عند الله بمعنی جور هم آمده کقوله تعالی واما القاسطون
فکانوا لجهنم حطبا ای الجائرون اهل لغت ومفسرین
گفته اند آن فعل که از قسط بنا میشود بمعنی جور است وآن
فعل که از اقسط بنا شود بمعنی عدل است مثل فان خفتم الا
تقسطوا فی الیتامی ای لا تعدلوا اگر شخصی خدا را اعتقاد
نداشته باشد وبگوید این شهادت چگونه دلیل بر
توحید میشود وحال آنکه عقلا شرعا وعرفا شهادت
مدعی را در حق خود مسموع نمیدانند جواب گوئیم
جمهور ارباب شعور در هر ملتی اعتقاد بوجود
صانعی دارند • تا در این سخن انکار کار ما نرسد • اختلاف ممکن
هست در مصداق صانع است بعضی قائل شده اند
که مربی وصانع آفتابست برخی گفته اند که ماه و
ماهتابست قومی بستاره وشعری رفته بطلان
این اقوال در این اعصار نزدیك بضرورت رسیده است

زیرا هر یك نهارا افولی و غروبی و طلوعی و هر دقیقه
متحرك و متغیر و ذات متغیر بالبداهه بشکل اول
حادث و ذات حادث محتاج بخالق است • خشك
ابری که بود ز آب تهی • ناید ازوی صفت آب دهی •
حضرت ابرهیم علی نبینا و اله و علیه السلام بهمین افول
و طلوع استدلال بر بطلان قوم خود فرمود بقلب سلیم
انی لا احب الافلین گفته و حلقه باب وجهت وجهی
للذی فطر السموات و الارض را کوفته جواب من یجاهد
فینا لنهدینهم سبلنا را شنیده و خلعت خلت را
گرفته دلائل نبوت را حمایل ساخته بهدایت مضلین
و تقویت مصلین را سرافراز گردید بعضی هم بت
و کوساله را صانع میدانند بطلان این مذهب
نیز دلیل لازم ندارد اگر شخص احمقی از روی عناد
اصرار نماید تمدترش است باید شنید یا دلیل
برد داورد کوساله پرست فی الحقیقه از کوساله



کوساله تر است ذرهم و ما یقولون بعضی از عیسویها
ان بزرگوار و حضرت مریم را شریك در خدائی میدانند
و حال انکه پیغمبر مرسل خود را بنده ذلیل دلیل
المتحیرین حساب میفرمود خداوند تبارك و تعالی
خطاب بحضرت عیسی میفرماید أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ
اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ تو گفته که من و مادرم الهیم
عرض میکند إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ یعنی اگر من
این دعوی را کرده باشم ذات مقدس عالم است
بعضی هم آتش را خدا میدانند و ملاحظه نمیکنند آتش
که خاك میشود باد و آب ورا نابود میکنند چه قابلیت
الوهیت دارد بعضی از غلات حضرت علی ابن ابیطالب را
خدا اعتقاد نموده اند و حال انکه ان قدوه اخیار خود را
بنده ذلیل معبود حساب میکرد و در دعای صباح
عرض میکند لا اله الا انت سبحانك اللهم و بحمدك
جل ثناؤك من ذا یعرف قدرتك فلا یخافك

آن بزرگوار چون بنده خاص و فرمان بردار خالق حقیقی
بودند رفتار و کردارشان قرین رضای حق بود از جانب
قادر مختار امام و وصی بلا فصل و مختار در تصرفات
ارضی و سماوی و افلاک بعد از وجود مبارک مشرف
بخلعت لولاک بوده چون ما نزلت قدم بان درگاه
گذاشته بودند خلعت عزت پوشیده باذن الله کارها
خدائی میکرد و از کثرت معجزات باهرات بعضی از محبت
ها معتقد بخدائی آن وجود محمود علی اعلی شدند و خود
آن بزرگوار میفرمود انا عبد من عبید محمد صلوات الله
علیه • کرده از بی خوبان دل من معدور است •
درد دارد چکند از بی درمان نرود خود آن بزرگوار
فرموده هلک فی اثنان محب غال و مبغض قال یعنی
هلاک شد جهت من دو طایفه دوستی که غلو نموده
اعتقاد بخدائی من نمود و دشمن قالی که معتقد
بامامت من نشده فی الحقیقه معجزات باهرات جناب

ولایت مآب بحدی رسیده بود شافعی که از علمای
معتبر اهل سنت است میگوید و مات الشافعی لیس یدری •
علی ربه ام ربه الله • وصف ترا گر بکنند ور نکنند اهل
فضل • حاجت مشاطه نیست روی دل آرام را • بعضی
از حکما دهر را مدبر و صانع میدانند و اعتقاد نموده
اند که دهر موثر است و معتقد بعبادت و تکالیف
و معاد نمیباشند میگویند مقتضی بهار انبات
اشجار و جریان انهار است و در رحم غالبا دخول منی
مقتضی مثل وجود تو و منی و علی هذا القیاس و بر عباد
کننده ها تمسخر میکنند چنانچه مرویست ابن ابی
العوجاء دهریکه ملاحظه طواف حضرت صادق
علیه السلام را نمود گفت الی کم تدوسون هذا البید
و تلوذون بهذا الحجر یعنی تا کی شلنک میزنید در بی
خرمن سنگ و پناه میاورید باین سنگها بعضی از این
مقوله مزخرفات گفته حضور مبارک مشرف شد

انجناب بفرمایشات ساطع ودلایل قاطع هرچه خواستند
دفع عوج ازآن اعوج فرمایند ما زاده الا نفورا •
هر که را روی ببهبود نبود • دیدن روی نبی سود نبود •
چون قول حکمای دهری فی الجمله قوتی بر حکمای کوساله
پرست دارد مختصری با آنها جواب وسؤال شود مقتضی
مقام است از حکیم دهری سؤال میشود شما که مقتضی را
مؤثر میدانید این مقتضی را جاهل وبی شعور وبی علم
وبی قدرت وبی اختیار وحادث وفانی وموجب
میدانید یا انکه عالم وقادر وازلی وسرمدی وباقی
ومختار میدانید اگر شق اول را قایل شدی گوییم ای حکیم
چگنم از بی شعوری تو حکیمی که سم را از سم ومور را از مو
وقور را از قور وشعر را از شعر فارق نباشد البته خالق
افلاک را رب نار نه رب نار معتقد خواهد بود فضل الله
فاك وبر سرت خاك با این اعتقاد ناپاك واگر شق ثانی
را قائل شود میگوییم همین مقتضی که قادر عالم حی ابدی

ازلی

ازلی مختار سمیع بصیر ومستجمع سایر صفات جلال واکرام
است صانع وخالق ممکناتست وچنین مقتضی باید
بی شریك وغنی بالذات وبجز باشد وصفات
ذاتی او عین ذاتش باشد ای بنده خدا شناختن
ذات حق واجب واجبها دلیست عقل خودرا جمع نموده
فکر بکن کوساله طویله را با ختر سامری عجلا جسدا
له خوار میشود خدا قرار دهرا نقد ببازار کاینات
آرند یکی بسکه کامل عیار مانرسد • ازاین مسطورات
محقق میشود که شکی در وجود صانع که مستجمع
صفات مذکوره است نیست وغیر خدا پرستها
از راه عناد وعدم قبول تکلیف ومعاد غیر معروف
یا از عدم تفکر وکالهج الرعاء اینمذاهب غیر محمود
قبیح را اختیار نموده اند در هر مصنوعی پرتو صانع
حقیقی لایح • وفی کل شیء له آیة • تدل علی انه
واحد • بنفشه در دش بگل کفت خوش نشانی داد •

که تاب من بجهان طره فلانی داد • تامل فی نبات الارض
وانظر الی اثار ما صنع الملیك علی قصب اللجین شاهدات
بان الله لیس له شریك بعد از اینکه این فقرات معلوم
کردید جواب ملحد که اعتراض نموده که شهادت مدعی
در حق خود غیر مسموع است بوجه احسن داده میشود
زیراکه فی الحقیقه شاهد بانکه لا اله الا هو آثار
حکیمانه ذات حق است که هر یکی باواز جلی شهادت
میدهند بانکه نیست خدائی مگر ذات واجب الوجود
قادر حی احدی سرمدی ازلی بی شریك غنی سمیع
بصیر مدرك بیمکان • هرگیا هیکه از زمین روید •
وحده لا شریك له گوید • برگ درختی بر سر شخصی افتاد
آنشخص برگ را برداشته بعجایب در نظر میکرد میگفت
من الذی انبت الورق علی الشجر یعنی کیست که برگ
درخت را رویانیده ناگاه برگی از درخت بیفتاد
و بر او نوشته بود الذی انبت الورق علی الشجر هو الذی

ان الدین عند الله الاسلام

شق علی وجهك البصر یعنی آنکسیکه برگ بر درخت رویانیده
همان کس است که ترا چشم داده و بینا کرده است فی الحقیقه
در جمیع اشیا آشکار است که حکیمی مؤثر و موجد است
مثل آنکه گفته میشود وجود زید شاهد است که موحد
و مقدس است یعنی افعال و اعمال صادره از زید دلالت
میکند بر آنکه موحد و مقدس است و بالضروره باید دانست
که ذات حق بیشریك باشد زیراکه بالبداهه شریك
عیبست و ذات غیب باید از عیب منزه باشد ضمیمه فرمود
بشهادت خود ملئکه و اولوا العلم را چنانچه صاحبان علم
تفکر نمایند البته فورا شهادت بر وحدت حق خواهند
داد ان الدین عند الله الاسلام یعنی دین نزد خدا اسلام است
دین معانی متعدده دارد و مراد از دین در اینجا وضع
الهی است برای اولوا الالباب از اصول و فروع حضرت
صادق علیه السلام میفرماید دینی نیست نزد خدا
مرضی سوای اسلام و الفرق بین الایمان والاسلام

انا العبد الضعيف المذنب الذليل العاصي الحقير المحتاج الفقير
اشهد لمنعمي وخالقي ورازقي ومكرمي

الذی جاء به الحدیث هو ان الاسلام شهاده ان لا اله
الا الله والتصدیق برسوله به حقنت الدماء
وعلیه جرت المناکح والمواریث وعلی ظاهره جماعة
من الناس والایمان الهدی وما ثبت فی القلوب
من صفة الاسلام وما ظهر من العمل والایمان ارفع
من الاسلام بدرجة ان الایمان یشارك الاسلم
فی الظاهر والاسلام لا یشارك الایمان فی الباطن
وبعضی اوقات اسلام در معنی ایمان اطلاق میشود
ومقصود از اسلام در ان الدین عند الله الاسلام
موافق عقل ونقل اسلامیست که بمعنی ایمان بوده باشد
نه اسلام صحیح وفاق ظاهر وباطن است نه نفاق
اسلام ظاهر که اکتفا بشهادتین باشد وقلب مملو از کفر
و زندقه موجب تخریب وهلاك افاق است انا العبد
الضعیف المذنب الذلیل العاصی الحقیر الغمیر المحتاج
الفقیر یعنی بنده ضعیف کناه کار محتاج اشهد لمنعمی

وخالقي

وخالقی ورازقی ومکرمی منعم اسم فاعلست از انعم ینعم
یعنی دهنده نعمت ونعمت بکسر هی ما یتنعم به الانسان
من المال ونحوه وبالفتح هی نفس التنعم فقد قیل کم ذی
نعمة لا نعمة له یعنی چه بسیار صاحب مال ودولت
که خود متنعم نمیشود فی الحقیقة اغلب صاحبان مال و
دولت جز زحمت جمع آوری راحتی ندارند • کدود القز
ینسج دائما • ویهلك غما وسط ما هو ناسجه • ای کشته
بجان طالب دنیای دنی • تا کی شب وروز جان به
بیهوده کنی • چون کرم بریشم از بخود می پیچی اخر بمیان
پیله جان را فکنی نعمت بزرك برای بندکان عاصی
وجود مبارك حضرت ختمی مابست مشرف بخلعت
لولاك لما خلقت ووصی بلا فصلش جناب ولایت
ماب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب ویازده فرزندش
که هر یك دین را اصل واساس ونعمت بی قیاس
هستند میباشد قوله تعالی یعرفون نعمة الله ثم

بنکرِ دونها وقوله اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ کُفْراً قال

الصادق علیه السلام نحن والله نعمة الله التی انعم بها علی

عباده وبنا فاز من فاز قال علیه السلام نحن اهل

بیت النعیم الذی انعم الله بنا علی العباد وبنا ائتلفوا

بعد ما کانوا مختلفین وبنا الف الله بین قلوبهم و

جعلهم اخوانا بعد ان کانوا اعداء وبنا هدیهم الله للاسلام

وهو النعمة التی لا ینقطع والله سائلهم عن حق النعیم

الذی انعم الله علیهم وهو النبی صلی الله علیه واله وعترته

وخالقی اسم فاعل از خلق وبا یای متکلم یعنی خلق کننده

من هو الذی خلق الانسان من طین یعنی اوست آن

چنان کسیکه خلق فرمود انسانرا از خاک انسان مخلوق

از منی وخون حیض است وان دو متولد از خون هستند

وخون متولد از اغذیه واغذیه یا حیوانیست یا نباتی

اگر حیوانی باشد او هم حالت تولد انسان میشود باقی

ماند نباتی وانسان مخلوق از اغذیه نباتیه است

وبناتات

وبناتات متولد شده اند از خاک پس انسان خلق شده

از خاک ورازقی رازق اسم فاعلست از رزق یرزق وبا

یاء متکلم یعنی ای رزق دهنده من ورزق اسم است برای

مرزوق جمع ارزاق کحمل واحمال ما بین اشاعره میگویند

رزق هر چیزیست که منتفع شود با وحیوان حرام یا

مباح معتزله میگویند انچیزیست که صحیح باشد انتفاع

حیوان بخوردن او وحرام هم نباشد معتزله متمسک

شده اند بقوله صلی الله علیه وآله ان الله اقسم الارزاق

بین خلقه حلالا ولم یقسمها حراما واشاعره متمسک

شده اند بقول عمر بن قره که عرض نمود خدمت حضرت

رسول صلعم ان الله کتب علی الشقوة فلا ارانی ارزق الا من

دفی بکفی اتاذن لی یا رسول الله فی الغنا یعنی خداوند نوشته

است بر من شقاوت را پس نمی بینم که مرزوق شده

باشم مگر از دایره زدن پس یا اذن میفرمایید در غنا

فقال صلوات الله علیه بعد کلام ای عدو الله ان الله

تد رزقك طيبا فاخترت ما حرم الله عليك من رزقه مكان
ما احل الله لك من حلاله يعنی پس فرمود حضرت رسول بعد
از كلامی ای دشمن خدا بدرستی كه خدا هر آينه رزق پاك
عطا فرموده واختيار نمودی آنچيز يكه خدا حرام فرموده
از رزقش عوض آنچيزيكه حلال فرموده معتزله سند
حديث را طعن ميزنند وتاويل ميكنند بانكه سياق
كلام اين بود كه بفرمايد فاخترت ما حرم الله عليك
من حرامه پس عوض من حرامه من رزقه جهة مشاكله
بقول عمر بن قره فلا اراني ارزق فرموده حق اينست
كه حرام رزق نيست زيرا كه تصرف در مال غير ومنهی
عنه حرام است وشیء منهی عنه را خداوند رزق عباد
فرمايد وبعد از آن عقاب منافی با عدلست بندگان
عاصی شده بسوء اختيار حلال را گذاشته حرام
ميخورند بر بندگان لازم از ممر حلال چنانچه حضرت
ذو الجلال فرموده كسب معاش نمايند كه انشاء الله

قاسم الارزاق روزی حلال خواهد رسانيد حافظ قلم
شاه جهان مقسم رزقست • از بهر معيشت مكن انديشه
باطل ومكرمي يعنی اكرام نمودن من بنطق وتميز وصورت
حسنه وقامت معتدله وامر معاش ومعاد وتسلط
بر ما فی الارض وتسخير ساير حيوانات چنانچه در قران
مجيد ميفرمايد ولقد كرمنا بنی آدم يعنی مكرم
فرموديم بنی آدم را بنطق وعقل وتميز وساير تفرقات
بر ديگر مخلوقات • چون ترا حق داد نفس ناطقه • كان
بود ز انعامهای سابقه • تا خطاب تو بسوی او رود
نی كه آنهم با دلت هر سو رود • فی الواقع انسانی خلعت
مكرمتهای خالق خود را نخواهد تعداد نمايند عاجز
وقاصر ميشود اعظم آنها مكرمت معرفت وجود حق
است كه موجب انواع نعمتها ومكرمتها در دار بهشت
در دنيا بعد از هزار خدمت ورسانيدن منفعت
بسلطان شخص مستحق خلعت ميشود بعد از تلبس خلعت

كما شهد لذاته وشهدت له الملائكة واولوا العلم من عباده
بانه لا اله الا هو ذو النعم والاحسان والكرم والامتنان

که با ایشك اقاسی حضور میرود ای موحد ملاحظه
نما در انساعت انشخص در خدمت سلطان چگونه
ایستاده جمیع حواس خود را جمع کرده که در حضور خطائی
نکرده بخطابی سرافراز شود تو که در آن هزار خلعت
مکرمت پوشیده و بدون ایشك اقاسی حضور میتوانی
بروی چرا قلب خود را در ان حین متفرق میکنی و
در یاد همه چیز سوای حق هستی یکدفعه با حضور قلب
باش کفایت دنیا و آخرت را خواهد فرمود خاطر
بدست تفرقه دادن نه زیرکیست مجموعه بخواه صراحی
بیار هم كما شهد لذاته وشهدت له الملائكة واولوا العلم
من عباده بانه لا اله الا هو ذو النعم والاحسان
والكرم والامتنان یعنی همچنانکه شهادت داد برای
ذات خود و شهادت داد ملائکه و صاحبان علم
از بندگان او بانکه نیست خدائی مگر او و صاحب نعمت
واحسان و مکرمت و امتنان کرم ضد لوم است

امتنان مصدر است از امتن از باب افتعال ثلاثی مجردش
متن از باب قتل و اسم از ان منت میباشد و جمع منن
مثل سدره و سدر یعنی نعمت یعنی معنی امتنان نعمت
دادن میباشد و منان با تشدید صیغه مبالغه است
یعنی خیلی نعمت دهنده و اسمی میباشد از اسماء الله
فرق میان حنان و منان انکه حنان ذاتیرا گویند
که اقبال نماید بر کسیکه اعراض میکند از او و ذات تبارک
و تعالی متصف بدین صفتست کافرین و مشرکین
را که اعراض از حق نموده اند متصل میخواند و دعوت
میفرماید و بندگان عاصی را که قاصی از درگاه قاضی
الحاجات شده اند بر بشارت توبوا توبة نصوحا امید
وار با ان الله یغفر الذنوب جمیعا فرموده دوشم نوید
داد بشارت که حافظا • باز آکه من بعفو گناهت ضمان
شدم • و منان ذاتیرا گویند که ابتداء قبل از سوال
عطا و بخشش نماید و ذات حق متصف باین صفتست

که بی منت قبل از سؤال انعامها و عطاها برهند کان خود
میفرماید و حدیث علی علیه السلام وقد سئل عن الحنان
والمنان فقال علیه السلام الحنان هو الذی یقبل علی
من أعرض عنه والمنان هو الذی یبدئ بالنوافل قبل
السؤال ما نبودیم و تقاضا مان نبود • لطف تو
ناگفته ما میشنود قادر یعنی قدرت دارد بر همه چیز
یکی از صفات ثبوتیه قادر بودن ذات مقدس است
و باید موحد معتقد بوده باشد که خداوند قادر مختار
است نه موجب فرق میان مختار و موجب آنکه مختار
اختیار دارد در اتیان بفعلی و عدم اتیان بهمان فعل
و موجب بخلاف آنست مثل تیر که از کمان میگذرد
اختیار ندارد توقف در جائی نماید تا بمنزلگاه
برسد پس افعال خدا اختیاریست میخواهد خلق کند
میکند میخواهد نمیکند میخواهد باران میفرستد میخواهد
نمیفرستد نه اضطراری و قدرتش بهمه چیز ممکن متعلق

میشود

میشود از خیر و شر ولی با وجود قدرت بشر شری از
ذات مقدس صادر نمیشود بخلاف بشر ازلی قدیم
را گویند و ازلی یعنی قدیمی یکی از صفات مقدس
ازلی و دیمومیست ازلی در ماضی است یعنی همه وقت
از زمانها بوده دیمومی در مستقبل است یعنی باز
خواهد بود • آنکس که بدست جام دارد • سلطانی جم
مدام دارد • بوده است و خواهد بود ذات پاک خدای
یگانه • سررشته جم بجام بگذار • این رشته از او نظام
دارد عالم یعنی داناست یکی از صفات ثبوتیه
عالم بودن ذات مقدس است یعنی بر همه چیزها داناست
و همه چیز نزد او حاضر است و غایب نیست هیچ چیز از
از آسمان و زمین و ما بینهما از مخلوقات و افعال آنها
و صنایع و علوم و هرچه که عقل و وهم او را تصور نماید
نزد خدا پوشیده و پنهان نیست بهمه محیط و آگاه و افعال
محکم و متقنه از روی علم نموده است ما تسقط من ورقة

ابدی حی احدی

الا یعلمها ابدی یعنی دائمی حی یعنی زنده است یکی
از صفات ثبوتیه متصف بودن ذات احدیست
بصفت حیوة حکما و ابو الحسین بصری گفته اند زندگی
ذات مقدس صحت اتصافست بقدرت و علم و اشاعره
گفته اند زندگی ذات مقدس زاید بر ذاتست
و مغایر آن و مذهب اول قول امامیه است زیرا
اصل عدم زیاد تیست و چون ثابت شده قادر مختار
و عالم است پس حی خواهد بود احدی یعنی منسوب
باحد بودنست یعنی بعض و جزء ندارد و واقع نمیشود
بر او اسم اعداد و زیاده و نقصان ندارد و گفتن واحد
بر ذات باری جل اسمه بر دو وجه از چهار وجه جایزست
چنانچه جناب امیر صلوات الله علیه در جواب اعرابی
در جمل فرمود یا اعرابی ان القول فی ان الله تعالی
واحد علی اربعة اقسام فوجهان منها لا یجوزان
علی الله عز و جل و وجهان یثبتان فیه فاما الوجهان

اللذان لا یجوزان علیه فقول القائل واحد یقصد به
باب الاعداد فهذا ما لا یجوز لان ما لا ثانی له لا یدخل
فی باب الاعداد اما تری انه کفر من قال ثالث ثلاثة
و قول القائل هو واحد من الناس یرید به النوع من الجنس
فهذا ما لا یجوز علیه لانه تشبیه و جل ربنا عن ذلک
و تعالی و اما اللذان یثبتان فیه فقول القائل هو
واحد لیس فی الاشیاء شبیه کذلک ربنا و قول القا
ئل انه احدی المعنی یعنی به انه لا ینقسم فی وجود و لا
عقل و لا وهم کذلک ربنا عز و جل و جمیع صفات ثبوتیه
عین ذات هستند نه آنکه ذات جدا باشد و وصف
جدا مثل ممکنات که ذات آنها جدا و صفات آنها
جدا مثلا ذات زید جدا و علم او جدا وقتی بود که عالم
نبود بعد ها عالم گردید وقتی دیگر میشود که علم از او
زایل میگردد و صفات ذاتی خدا باین طریق نیست
از هر جهة احدی الذاتست و اصل احد وحد بود و او

را قلب همزه نمودند احد شد موجودٌ سرمدیٌ سرمد
مثل فرقد الدائم المستمر سمیعٌ یکی از صفات ذاتیه سمیع
بودنست یعنی شنوا است باین معنی که غایب
نیست از او ادراک مسموع و مخفی نیست از او ادراک
مسموعات بصیرٌ یعنی بینا است و بینائی در ذات
حق باین طریق است که مشاهده میکند همه اشیا را
بدون جارحه بصر و فی الحدیث سمیعاً لا انه لا یخفی
علیه ما یدرک بالابصار من لون او شخص او غیر ذلک
و بصیر هم از صفات ذاتیه است مریدٌ کارهٌ یعنی خدا
وند اراده دارد و کراهت دارد زیرا که امر بطاعت
فرمود و نهی از معصیت امر و نهی مستلزم اراده
و کراهت هستند و تخصیص افعال در وقتی دون
وقتی لابد است از مخصص و همان مخصص اراده است
و مرید از صفات فعلیست نه ذات روایت شده
از عاصم ابن حمید که گفت عرض کردم خدمت ابی

عبدالله علیه السلام لم یزل الله مریداً یعنی همه وقت
خدا مرید بوده فرمودند بتحقیق نمیشود مرید مگر با
مراد یکه با او باشد همه وقت خدا عالم قادر بوده
بعد اراده فرمودند اراده در خلق نیت صدور فعلست
مثل اینکه میگویند زید اراده سفر دارد و در خدا
احداث فعلست بدون فکر و هم زیرا که فکر و هم از صفات
مخلوقست همان احداث فعل اراده است مدرکٌ
یعنی عالم بمدرکاتست ادراک در حیوانات اطلاع
بر امور خارجه است بواسطه حواس و امریست
زاید بر علم آنها زیرا که انسان علم دارد بحرارت آتش
و برودت یخ و محسوس و مدرک او میشود حرارت
وقت مباشرت بواسطه قوه لامسه و باری تعالی
چون منزه از حواس که صفات اجسام است مباشد
پس ادراک در حق ذات مقدس همان علم است
بمدرکات صمدیٌ یعنی منسوب بصمد است و اختلا

يسبح هذه الصفات وهو على ما هو عليه في عز صفاته
كان قويا قبل وجود القدرة والقوة وكان عليما قبل ايجاد العلم
والعلة لم يزل سلطانا اذ لا مملكة ولا مال

در معنی صمد بعضی بر آنند که صمد سید و بزرگ
و فایق در بزرگی را گویند که محتاجها در انجاح مطالب
رو باو نمایند بعضی گفته اند صمد دائم و باقی را گویند
و بنا بر دو قول صمدیت مخصوص ذات اقدس او است
که باقی و دائم است و منتهی میشود بزرگی و اسعاف
مطالب محتاجها بان ذات اقدس یسبح هذه الصفات
یعنی سزاوار این صفاتست که مذکور کردید • سبحان رب
العزة الفرد الصمد • لم یتخذ صاحبة ولا ولدا • قد جل
عن کل شبیه وانفرد فما یساویه من الخلق احد •
وهو على ما هو عليه في عز صفاته كان قويا قبل وجود
القدرة والقوة یعنی ذات مقدس در عز صفاتش
میباشد قوی قبل از ایجاد قدرت و قوت وكان عليما
قبل ايجاد العلم والعلة یعنی میباشد علیم و دانا پیش
از ایجاد علم و علت لم يزل سلطانا اذ لا مملكة ولا مال
یعنی همه وقت سلطان بود وقتیکه مملکت نبود

ولم يزل سبحانا على جميع الاحوال وجوده قبل القبل في ازل الازال
وبقاؤه بعد البعد من غير انتقال ولا

قوت و قدرت و علم و سلطنت در ذات خالق مثل
وجود آنها در مخلوقات نیست زیرا اگر مخلوقی را
سلطان یا عالم یا قادر گویند با آنکه مملکتی و مقدوری
و معلومی نبوده باشد اتصافش باین صفات جایز
نیست بخلاف ذات حق که بهمان ذات بحت بسیط
سلطان بود وقتیکه مملکتی نبود قادر بود وقتی
که مقدوری نبود عالم بود وقتیکه معلومی نبود
جمیع مملکتها و ما فیها قدرت و مقدورات علم و
معلومات که در ممکناتست محض اراده ذات واجب
الوجود بعرصه وجود امکانی آمده • کار پاکانرا
قیاس از خود مگیر • گرچه باشد در نوشتن شیر
شیر ولم يزل سبحانا على جميع الاحوال یعنی پاک و منزه
بوده است در جمیع احوال وجوده قبل القبل في ازل
الازال یعنی وجود باری تعالی پیش از پیش است
در اول اول وبقاؤه بعد البعد من غير انتقال ولا

زوالٍ غنیٌ فی الأوّل والآخِر مُستغنٍ فی الظّاهر والباطن لا جور فی قضیّته ولا میل فی مشیّته ولا ظلم فی تقدیره

زوال یعنی بقای او وبعد البعد است بدون انتقال وزوال غنیٌ فی الأوّل والآخر یعنی بی نیاز است در اوّل وآخر مستغنٍ فی الظّاهر والباطن یعنی بی‌نیاز است در ظاهر و باطن لا جور فی قضیّته ولا میل فی مشیّته ولا ظلم فی تقدیره یعنی در حکم ومشیّت وتقدیرات ذات مقدّس جور وظلم ومیل نیست بعضی اخبار نهی دارد از خوض در معنی قضا وقدر چنانچه از جناب مولای متّقیان علیه السلام سؤال نمودند فرمود بحرٌ عمیقٌ لا تلجه یعنی دریای گودیست داخل میشود اورا وگاهی هم مطابق استعدادات سائل ومخاطب تفصیلاتی بیان میفرمودند چنانچه میفرماید الأعمال ثلثة احوال فرایض وفضائل ومعاصی امّا الفرائض فبامر الله ورضی الله وبقضاء الله وتقدیره ومشیّته وعلمه تعالی وامّا الفضائل فلیس بامر الله ولکن برضاء الله وبقضاء الله وبمشیّته

وبعلمه وامّا المعاصی فلیست بامر الله ولکن بقضاء الله وبمشیّته وبعلمه ثمّ یعاقب علیها قال الشیخ الصّدوق رحمه الله قوله المعاصی بقضاء الله معناه نهی الله لانّ حکمه علی عباده الانتهاء عنها ومعنی قوله بقدر الله ای بعلم الله بمبلغها وتقدیرها مقدارها ومعنی قوله وبمشیّته فانّه تعالی شانه ان لا یمنع العاصی من المعاصی الّا بالزّجر والنّهی والتّهدید دون الجبر بالقوّة والدّفع بالقدرة یعنی امور وتکلیف جمهور بر سه حالت است فریضه که واجب باشد وفضائل که مستحبّات ومعاصی که گناهست امّا فرایض بامر ورضا وقضا وتقدیر ومشیّت وعلم الله است وعقاب خواهد فرمود ومعنی آنکه معاصی بقضا ومشیّت است آنکه حکم الله در معصیت نهی وعدم اتیان بآنست یعنی قضا وحکم خدا آنکه معصیت را مرتکب نشود بعد از آنکه بسوء اختیار خود نافرمانی نمود مرتکب معاصی گردید خدا عقاب خواهد فرمود

اما فضائل که مستحبات باشد بلکه بامر خدا ولکن بقضا و مشیت و رضا و علم الله است
اما معاصی بسبب رضای خدا نیست ولکن بقضا و مشیت و علم الله

وَلا مَلجأَ مِن سَطَواتِه وَلا مَنجا مِن نَقِماتِه سَبَقَت رَحمَتُه غَضَبَه و
وَلا يَفوتُه اَحَدٌ اِذا طَلَبَه اَرواحُ العِلَلِ فِي التَّكليف :

وَقَضى رَبُّكَ اَلّا تَعبُدوا اِلّا اللهَ وَبِالوالِدَينِ اِحساناً
يعنى حكم فرمود پروردگار تو انكه عبادت نكنيد
مگر خدا را و بر پدر و مادر احسان نمائيد مجملاً قضا
وقدر در معاصى حكم بعدم اتيان و ارتكاب معاصى
است خداوند كشتن نفس محترم را بخلاف حق حرام
و نهى فرموده بعد از انكه نفس از انكه نفس محترم را
بكشد و گفته شود قضا بود يعنى حكم الله بر كشتن
آن جارى نبود لكن قضاى خدا بر كشنده قصاص است
وَلَكُم فِي القِصاصِ حَيوةٌ يا اُولِي الاَلبابِ وَلا مَلجأَ
مِن سَطَواتِه يعنى محل الجا نيست از سطوات خدا وَلا
مَنجا مِن نَقِماتِه يعنى محل نجاتى نيست از انتقامهاى خدا
سَبَقَت رَحمَتُه غَضَبَه يعنى سابق شد رحمت خدا
غضب خدا را وَلا يَفوتُه اَحَدٌ اِذا طَلَبَه يعنى كم نمكند
احدى او را در وقتيكه طلب كند او را اَرواحُ
العِلَلِ فِي التَّكليف يعنى دور وزائل نمود علل و

وَسَوّى التَّوفيقَ بَينَ الضَّعيفِ وَالشَّريفِ وَمَكَّنَ اَداءَ المَأمورِ وَسَهَّلَ
سَبيلَ اجتِنابِ المَحظورِ لَم يُكَلِّفِ الطّاعَةَ اِلّا دونَ الوُسعِ وَالطّاقَةِ

موانع را در تكليف وَسَوّى التَّوفيقَ بَينَ الضَّعيفِ وَ
الشَّريفِ يعنى مساوات فرمود ما بين ضعيف و شريف
بنازم بزم محبت كه انجا گدائى بشاهى مقابل نشيند
مَكَّنَ اَداءَ المَأمورِ يعنى مامورها ممكن فرمود وَ
سَهَّلَ سَبيلَ اجتِنابِ المَحظورِ يعنى سهل فرموده راه
دورى از معصيت را فى الحقيقه بنظر تامل ملاحظه
شود راه دورى از معاصى بسيار سهل است وارتكاب
معاصى بسيار با زحمت و مخارج بخوردن شراب
زحمت ندارد خوردنش ملاحظه شود چه قدرها
زحمت دارد از تحصيل و ساير فقرات لَم يُكَلِّفِ
الطّاعَةَ اِلّا دونَ الوُسعِ وَالطّاقَةِ يعنى تكليف
از نماز و روزه و زكوة و حج و خمس و ساير فقرات از
طاعات نفرمود مگر كمتر از طاقت مكلف روز و شب
بيست و چهار ساعتست چنانچه در نهايت دقت
و حضور قلب نمازهاى يوميه ادا شود يك ساعت

میشود از دوازده ماه یکماه روزه واجب فرموده از غلات
اربع که عبارت از کندم وجو وکشمش وخرما باشد
از هر ده منی یکمن زکوة واجب فرمود شعرای بنو
ده داده خدای جلیل • تو زده هشت یك نده‌ای بخیل
در مدة العمر بعد از استطاعت یك دفعه زیارت
حج را واجب فرموده وللهِ علی الناسِ حجّ البیتِ
من استطاع الیهِ سبیلا بعد از کذشتن مخارج
سال وادای قروض وسفر زیارت از آنچه باقی ماند
قرار فرموده خمس داده شود ودر عوض این خزینها
چندان عنایت ها از بهشت وحور وقصور ورضوان
وعده فرموده که در اینمعامله کرور کرور نفع مشاهده
میشود ای مشتری بی سعادت چرا حور وقصور را
میکذاری وقصور از اینمعامله میکنی ودشته
پیرزال دنیا راکه در ظاهر خودی آراسته وبقائی
ووفائی ندارد واکر چادر کلابتون را از سرش بردار


کنده

کنده تر از مبطونست دوستی کرفته • نموده جمالی ولی
زیر چادر • عجوزه قبیحی بقائی ندارد • با خروار خروار غلات
اربعه وقنطار قنطار نقد بینی که خداوند عنایت فرموده
زکوة وخمس ندادی ومعامله با خدا را اعراض کردی
وکفتی نقد را نسیه دادن ابلهی است ومنکر عطاهای
خوشدی وکفتی بد معامله است یا ورشکسته است
مال من ده یك وپنج یك مال خود را با امید حور وقصور
از قانون تجارتی دور است بسیا خوب ولی باز چشم
طمع خود را بمال فقرا وسادات باز نموده با وجود
هزار انبار دربان فقیر بیچاره بنان ظلم بند نموده وبا
هزار قنطار از سید ضعیف بی سند یکدینار میکیری
چه تقصیر کرده است این عشق باتو • که منکری شده
کاو عطائی ندارد • ای حاجی رحم بخودت کن از فرموده
خدا متجاوز نباش حق سادات بیچاره وفقرا را بده
عما قریب مالت را دشمن ها میخورند ووبال وزحمت

جمع آوری در دنیا و آخرت با تو خواهد بود اگر تاجر
صرفه جو هستی زکوة و خمس خود را بده که ان شاء الله
موجب حفظ مالت میشود

مال هر که پاک کرد از زکوة — شد ز باد و کشت ایمن از فوات
تاجری با مال در کشتی نشست — ناگهان طوفان شد و کشتی شکست
تخته آورد او را بر کنار — شد خلاص از حیص و بیص بیشمار
شکر میکرد و صبوری می نمود — در دلش اندیشه جز این نبود
من همیشه داده ام خمس و زکوة — مال من یا رب چرا شد بی ثبات
بود بی برگ و نوا آن ناتوان — چون گل و بلبل در ایام خزان
مدتی در غربت آن بی آشنا — در یم غم بود عاجز از شنا
گشت باز او موج بحر کرم — تا برونش آورد از دریای غم
رفت غواص گهر جو زیر آب — یافت مال غرقه او زیر آب
مژده داد از بحر آن آشفته را — آب زد بر چهره بخت خفته را
گشت آن دل باخته از این نوید — کعبتین آسا همه چشم امید
چند غواص آن برش جمع کرد — صف زده چون مهره های نرد

چون رسن بستند دل پیچ و تاب — تا بر آمد گوهر مقصود ز آب
تخته صندوق از نم پاک بود — دیده با دام کی نمناک بود
جنس ها در آب ایمن از تلف — بود چون گوهر بصندوق صدف
بقچه در مال آن آزاده بود — کآشنای او ودیعت داده بود
سوی آن بقچه روان کرد دیده را — راست رفته همچو جدول در کنار
لکها در آن متاع انداخته — آنچنان کز انتفاع انداخته
همچنانکه صفحه صفحه شد سیاه — نامه اعمال عاصی از گناه
زان عجایب ناظران حیران شدند — حال مودع را همه پرسان شدند
شد عیان از زشتی احوال او — که نشد بیرون زکوة از مال او

سبحانه ما ابین کرمه یعنی چه چیز نیکو واضح کرده است کرم او را
شیء عظیم است • کرم بین و لطف خداوندگار • گنه
بنده کرده است و شرمسار و اعلی شانه یعنی چه چیز بکه اعلی
نموده است شان او را شیء عظیم است بنابر این تفسیر
ما موصوله است و افعال بعد صیغه تعجب وصله است
از برای موصول و خبر که شیء عظیم است محذوف سبحانه

وَاَعْظَمَ اِحْسَانَهُ بَعَثَ الْاَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنَ عَدْلَهُ وَنَصَبَ الْاَوْصِيَاءَ
لِيُظْهِرَ طَوْلَهُ وَفَضْلَهُ وَجَعَلَنَا مِنْ اُمَّةِ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَخَيْرِ

مَا اَجَلَّ نَيْلَهُ وَاَعْظَمَ اِحْسَانَهُ تسبیح میکنم خدارا انچه بکد
بزرك نموده عطای اورا وعظیم نموده احسان اورا
امر عظیم است بَعَثَ الْاَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنَ عَدْلَهُ مبعوث
فرمود انبیارا تا انکه ظاهر سازد عدل خودرا وَنَصَبَ
الْاَوْصِيَاءَ لِيُظْهِرَ طَوْلَهُ وَفَضْلَهُ نصب فرمود اوصیارا
تا انکه ظاهر سازد فضل واحسان خودرا وَجَعَلَنَا مِنْ اُمَّةِ
سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَخَيْرِ الْاَوْلِيَاءِ وَاَفْضَلِ الْاَصْفِيَاءِ
وَاَعْلَى الْاَزْكِيَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وکردانید
مارا از امة سید انبیاء وخیر اولیاء وافضل واعلای
برکزیده ها محمد صلی الله علیه واله انبیا جمع نبی است
ودر لفظ نبی میان علما رضوان الله علیهم اختلافست
بعضی مشتق از نبا مهموز کرفته اند ووزن او
مقابل فعیل است چون ترك همزه را بعضی اختیار
نموده اند جهة تخفیف بر وزن فعی بدون لام
الفعل میشود واحتمال میرود همزه را قلب بیا نمایند

الْاَوْلِيَاءِ وَاَفْضَلِ الْاَصْفِيَاءِ وَاَعْلَى الْاَزْكِيَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اٰمَنَّا بِهِ وَبِمَا دَعَانَا اِلَيْهِ وَبِالْقُرْاٰنِ الَّذِي اَنْزَلَهُ عَلَيْهِ

که دو یا جمع شود بر وزن فعیل باقی باشد چنانچه
در صورت عکس یا را قلب بهمزه مینمایند مثل طائر
وبعضی یارا اصلی یا منقلب از واو دانند بمعنی طریق
واضح وبلند نیست علی ای تقدیر مناسبت حاصل
است وعدد انبیاء موافق روایات صد وبیست هزار
میباشد خاتم انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه
وآله است اٰمَنَّا بِهِ وَبِمَا دَعَانَا اِلَيْهِ یعنی ایمان آوردیم
بمحمد صلی الله علیه وآله وبانچه خواند مارا بسوی او
وَبِالْقُرْاٰنِ الَّذِي اَنْزَلَهُ عَلَيْهِ وایمان آوردیم بقران آنچنانیکه
نازل فرمود بر پیغمبر بعد از انکه کمراه شده بودند
مخلوق ونور وحدت در ظلمت بود جناب خاتم الانبیا
که آخر پیغمبرهاست مامور بهدایت جمهور خلایق
کردید • جام سیه کرد کفر نور محمد رسید • طبل وفا
کوفتند شاه مخلد رسید • وقران اسم است از برای
همین کتابی که بر خاتم الانبیاء که آخر محمد بن عبد الله

وبوصيه الذى نصبه يوم الغدير واشار بقوله هذا علىٌّ وليه

صلوات الله عليه و آله نازل گرديد وغير او را از كتب آسمانى قران نميگويند وجه تسميه او بقران براى آن است كه دراو جمع سور يا جمع قصص و اوامر و نواهى و وعده و وعيد شده است و در فرق قران و فرقان حديث وارد است فرمودند القران جملة الكتاب والفرقان المحكم الواجب العمل به واسامى ديگر هم دارد و در معنى قران ميان اشاعره و معتزله اختلاف واقع است اشاعره گويند قران مشتمل بر كلام نفسى باشد و كلام نفسى قديم است واين خلاف احاديث و ضرورت ميباشد و معتزله و شيعه اثنى عشريه رفته اند كه قران حادث است و حق همين قول است و احاديث متكثره موافق اين مدعا است وبوصيه الذى نصبه يوم الغدير واشار بقوله هذا علىٌّ وليه و ايمان آورديم بوصى آنجناب كه نصب فرمود او را روز غدير بحكم قادر قدير و اشاره فرمود بسوى او بقولش اين است على •

خبر

خبر كه دوران ما است شاه جهان آن ماست • چون نظرش جان ماست عمر مؤبد رسيد • رغم حسودان دين كورى ديو لعين • كحل دل ديده در چشم مرمد رسيد • غدير خم موضعى است بجحفه مابين مدينه و مكه بسيار بد هوا است و روز غدير هيجدهم شهر ذى الحجه است كه حضرت ختمى مآب بحكم رب الارباب بمضمون يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس جناب مولاى متقيان اسد الله الغالب على ابن ابيطالب را در آن مكان نزد جمعى كثير از حاج خليفه بلا فصل فرمود و تاج من كنت مولاه فهذا على مولاه بفرق منور آن نور عالميان نصب و وصل نموده و مومنين را بشربت اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الاسلام دينا شادكام كرد تا ايد افسر سلطان كل پيدا شد از طرف چمن مقدمش يا رب

مبادکباد بر سرو سمن خوش بجای خویشتن تفصیل
این محل انکه حضرت جبرئیل از طرف خداوند جلیل نزد
خلیل الرحمن حضرت ختمی ماب صلوات الله علیه وحی
آورد که من هیچ پیغمبری مبعوث نکرده ام مکر انکه
وزیری برای او تعیین نموده ام و تو رسول منی
و علی وزیر تست جناب ختمی ماب جهت انکه اهل اسلام
تازه مسلمان بودند و منافق بسیار در میان آنها بود
محض انکه وجود مبارك متهم بدوستی جناب ولایت
ماب در ابراز این وحی نشود این وحی را بروز نداد
تا انکه شش روز کذشت پس نازل فرمود خداوند
تبارك و تعالی فلعلك تارك بعض ما یوحی الیك
وضائق به صدرك یعنی کویا ترك میکنی بعض
چیزها را که وحی فرستاده میشود و دل تنکی دارئی
بان وحی از جهت منافقها باز آنحضرت محمود محض
کثرت عنود و حسود تاخیر انداختند از طرف حضرت

معبود مجددا ایه نازل کردید یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمك من الناس وحی آمد بر رسول از آسمان • آنچه
نازل شد بکو بر مردمان • کر نکفتی آنسخن از نزد ما • پی نیاوردی
رسالت را انجا • میشود معلوم از سوق کلام • ذکر
خاص هست آنجا بعد عام • حرف دیکر سر نازل بوده است
و دفتر این تحصیل حاصل بوده است • بعد از نزول
آیه شریفه جناب ختمی مآب ع فرمودند تهدید بعد
وعید هر آینه فرمان خدا را اطاعت میکنم تهمت
و تکذیب عنود آسان تر است از عقوبت پروردکار
بنار و قود اصبر علی حسد الحسود فان صبرك قاتله کالنار
تاکل نفسه ان لم تجد ما یاکله و در این بین سلام نمود
حضرت جبرئیل بر علی علیه السلام بامرة المومنین
پس عرض نمود علی علیه السلام یا رسول الله کلامی بکوشم
می آید بدون دیدن متکلم در دل ما صورتیست

ای عجب این نقش کیست • وین همه بوهای خوش از سوی
بستان کیست • جناب رسول صلی الله علیه وآله فرمود
یا علی متکلم جبرئیل است آمده است از طرف خدا
بتصدیق آنچه وعده فرموده پس امر فرمود رسول الله ص
هر یک از صحابه را بآنکه سلام نمایند بجناب ولایت
مآب بسلام امارة مؤمنین یعنی وصی و خلیفه
بلافصل بودن پس فرمود بلال منادی نماید در
میان حاج که همه جمع شوند در غدیر خم بعد از
اجتماع جناب ختمی مآب چنانچه سزاوار آن مجلس
مجتمع از اخیار و اشرار بوده حمد و درود محمود حقیقی را
نموده فرمودند یا ایها الناس ان الله تبارک وتعالی
ارسلنی الیکم برسالة وانی ضقت بها ذرعا مخافة
ان تتهمونی وتکذبونی حتی انزل الله عز وجل
علی وعیدا بعد وعید فکان تکذیبکم ایای ایسر علی
من عقوبة الله ایای ان الله تبارک وتعالی اسری بی

واسمعنی وقال یا محمد انا المحمود وانت محمد شققت اسمك
من اسمی فمن وصلك وصلته ومن قطعك بتته انزل
الی عبادی فاخبرهم بکرامتی ایاك وانی لم ابعث نبیا
الا جعلت له وزیرا وانك رسولی وان علیا وزیرك
ثم اخذ بید علی بن ابیطالب فرفعهما حتی نظر الناس
الی بیاض ابطیهما ولم یر قبل ذلك ثم قال ایها الناس
ان الله مولای وانا مولی المؤمنین فمن کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله فقال الشکاك
والمنافقون والذین فی قلوبهم مرض وزیغ نبرء من
مقالته لیس بحتم ولا نرضی ان یکون علیا وزیره هذه
منه عصبیة فقال سلمان ومقداد وابوذر وعمار بن
یاسر والله ما برحنا العرصة حتی نزلت هذه الآیة
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
لکم الاسلام دینا فکرر رسول الله ص ذلك ثلاثا قال

واشهد ان الائمة الابرار والخلفاء الاخیار بعد الرسول
المختار علی قامع الکفار

ان کمال الدین وتمام النعمه بارسالی الکیم بالولایة بعد
بعلی ابن ابیطالب علیه السلام از حدیث غدیر وسایر دلایل
عقلی ونقلی واضح میشود که بتقدیر ملك قدیر جناب
ولایتمآب وصی بلافصل انحضرت وافضل بعد از آن
حضرت بود وشیخین بعد از کفتن بخ بخ لك یا ابا الحسن
لقد اصبحت مولای ومولی کل مومن ومومنة خلافت
را غصب نمودند ومردم بعضی از راه عداوت که بآن
حضرت داشتند وبعضی از جهالت وبعضی برای
حلاوت دنیا که در نظرها شیطان جلوه میدهد
از متابعت چنان بزرکوار سرباز زدند در دنیا واخرت
خسران شامل حال آنها کردیده • آه آه از دست صرافان
کوهر ناشناس • هر زمان خرمهره را با در برابر میکنند •
واشهد ان الائمة الابرار والخلفاء الاخیار بعد الرسول
المختار علی قامع الکفار شهادت میدهم انکه امامان
نیکو وخلیفه های خوب بعد از رسول مختار علی

علیه

علیه السلام که از بیخ کننده کفار است دل از لب
دلم با سر زلفت پیوند • تا ابد سر نکشد در سر پیمان زدن •
فضایل انحضرت از سخاوت وعلم وشجاعت وسایر
صفاتیکه هریك متواتر ومشهور نزد جمهور است
اکر شخص بی اعتقادی بکوید با وجود این سخاوتها
وشجاعتها وعلم چرا مغلوب اعدا کردید وحق خود را بایشان
نفرمود جواب انکه در دین خدا اکراه نیست لا اکراه فی
الدین مقتضی تکلیف وثواب وعقاب انکه مکلف
بدون کراهت ووحشت دین حق را قبول نماید کر
بنای اجبار باشد بدون ارسال رسل خدا را ممکن است
جمیع مخلوق را موحد فرماید وبرای هریك از انبیا
ممکن بود دفع اعدا را بطریق اعجاز فرماید ولی مقتضی
تکلیف بیان رشد وغی است بعد از بیان هرکس
منکر طاغوت کردید وایمان آورد بخدا واحکام الله را
در اصول وفروع قبول نمود تمسك نموده بریسمان محکم

که هیچ وجه احتمال پاره شدن و کراهتی ندارد چنانچه
خداوند میفرماید قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر
بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی
لا انفصام لها یعنی ظاهر شد طریق رشد و رستگاری
از راه گمراهی پس هر کس کفر بیاورد بطاغوت که عبارت
از بت ها و مدعیهای باطل باشد پس بتحقیق گرفته است
ریسمان محکمی را که پاره گی برایش نیست برای هر یک از
از ائمه اخیار ممکن که بطرفة العین دفع کرده کرور اعدا را
فرمایند بهمین ملاحظه ساکت بودند که مخلوق بمیل
خاطر راه حق بیابند که ثمرات تکلیف از ثواب و عقاب
مترتب شود جواب دیگر آنکه نبی و وصی بعد آنکه
ظاهر از بنی نوع بشر معین و اعوان نداشته باشد
مامور بنزاع و جدال نیستند چنانچه حضرت ختمی
مآب زمانیکه در مکه منوره تشریف داشتند اعوان
و انصاری نداشته در دعوت حق بملایمت فرمایشات

میفرمودند بعد از مهاجرت بمدینه منوره و اجتماع مهاجرا
و انصار لوای غزای با کفار را بر افراشته بمضمون
شمشیر دو روی کار یکرو نه کند • اغلب اوقات جهاد
با کفار و مشرکین میفرمودند هر وقت استیلا بر کفار
و مشرکین داشتند بملاحظه لا اکراه فی الدین اجبار
باسلام نمیفرمودند مختار در قبول فدا و اسلام میکردند
بعد از فوت جناب ختمی مآب برای وصی بلافصلش
علی ابن ابیطالب علیه السلام یار از انصار سوای
چهار پنج نفر مثل حضرت سلمان و حضرت اباذر
در روز مبارک کسی نماند با این معدود قلیل چگونه
ممکن بود بقهر و غلبه حق خود را متصرف شود بعد
از آنکه عثمان بمقر اصلی خود رفت و اغلب مردم
با جناب ولایتمآب بیعت نمودند باز بنای غزا با
مارقین و قاسطین و ناکثین را گذاشته بالجمله
پیغمبر و وصی تکلیف خود را بهتر میدانند و مامورند

وَمِن بَعدِهِ سَیِّدُ اَولادِهِ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ ثُمَّ اَخُوهُ السِّبطُ
التّابِعُ لِمَرضاتِ اللهِ الحُسَینُ ثُمَّ العابِدُ عَلِیٌّ

خود اقدام میفرمایند بر عیب تمیرسد که در کار آن
بزرکوارها چون و چرا بکویند • عارفی کو که کند فهم
زبان سوسن • تا بکوید که چرا رفت و چرا باز آمد وَمِن
بَعدِهِ سَیِّدُ اَولادِهِ الحَسَنُ ابنُ عَلِیٍّ بعد از او بزرکترین
اولاد او حسن پسر علی علیه السلام ثُمَّ اَخُوهُ السِّبطُ التّابِعُ
لِمَرضاتِ اللهِ الحُسَینِ یعنی بعد از امام حسن برادرش که
اینصفت دارد سبط است و تابع است رضای خدا
حسین علیه السلام وفی الخبر الحسین سبط من الاسباط
ای امة من الامم واحتمال میرود مراد بسبط قبیله باشد
زیرا که نسل جناب ابی عبد الله الحسین روحنا فداه ائمه
انام و اولاد بسیار منبعث شده کویا وجود مبارک قبیله ایست
و سبط خاصه اولاد دختر را اولاد را میکویند و نیز دلالت
بر امامت ان بزرکوار بعد از جناب امام حسن ع بسبط
و بیشمار است ثُمَّ العابِدُ عَلِیٌّ بعد از امام حسین زین العابدین
علی بن الحسین علیه السلام است یکی از القاب مبارک

بعوض

یعقوب آل محمد است ولی در مصائب که یعقوب نبی
و یعقوب آل محمد رسید فرق بود یعقوب نبی با حالت
صحت در وطن خود کنعان و وجود دوازده پسر از
فصل یوسف که امید وصل هم بود از همه اسفها وجزعها
فرمود که چشم مبارکش سفید شد یا اَسَفیٰ عَلیٰ یُوسُفَ
وَابیَضَّت عَیناهُ مِنَ الحُزنِ وَهُوَ کَظِیمٌ یعقوب آل
محمد با بدن تب دار و کرمی هوا و آتش حرب و آتش در
خیمه‌ها زدن کرسنه و تشنه و کشته شدن پدر و برادرها
و عموها و اصحاب در میان سیصد هزار کرک اکو بیراهن
حضرت یوسف را برادران نامهربان بخون دروغ
آلوده نموده خدمت پدر مهربان آوردند و تهمت بکرک
زدند قالُوا یا اَبانا اِنّا ذَهَبنا نَستَبِقُ وَتَرَکنا یُوسُفَ
عِندَ مَتاعِنا فَاَکَلَهُ الذِّئبُ وَما اَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا وَلَو کُنّا
صادِقِینَ وَجاؤُا عَلیٰ قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ ولی بدن مبارک
پدر مهربان جناب یعقوب آل محمد را در حضور خودش

بخون جسد مبارک آلود نموده پاره پاره نموده و اکتفا
نکرده اسب بر جسد مبارک تاختند خستند زیر سم
ستوران تازه نخل ابدان پاره پاره اجسام چاک چاک
آن سینه‌ها که بود ز خون حقه‌های لعل سودند
زیر نعل نه شرم از حق و نه باک کرکهای صحرای کنعان
جمع شده جهت برائت ذمه خود خدمت حضرت یعقوب
علی نبینا و علیه السلام آمده و عرض نمودند ابدا بی احترامی
باولاد پیغمبران نماها و سایر حیوانات صادر نمیشود
کرکهای صحرای کربلا بعد از قتل امام بحق و اولاد
و برادر و اصحاب با خنجر و شمشیر بر سر آل محمد آمده فخار
باعمال ناشایسته خود نمودند و نسبی عذابها بان بزرگوار
نمودند • کس را چه آگهی که چه در کربلا گذشت • داند
خدای بس که بر آنها چها گذشت • بشیر از طرف یوسف
علی نبینا و علیه السلام پیراهن آنجناب را آورده چشم مبارک
حضرت روشن گردید فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه

فارتد

فارتد بصیرا بشیر یوسفهای کربلا نیز بدن چاک چاک
بی پیراهن خدمت یعقوب آل محمد یک بیک می‌آورد حضرت
یوسف ع یهودا که برادر بزرگ بود از مصر بکنعان مأمور
و بمژده وصل حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام
مسرور • بوی پیراهن یوسف که کند روشن چشم • کمتر از
یکنفس از مصر بکنعان آورد • بعد از ورود یهودا حضرت
یعقوب سفر مصر را آماده شد متعاقب فرستاد
گان حضرت یوسف با شتران کوه پیکر و اسبان خوش
منظر و کجاوه و عماری که از عود قماری ترتیب داده
و بر بالای هر هودجی پرده زنبوری گسترده وارد کنعان
شدند و حضرت یعقوب را با اولاد و احفاد در نهایت
طمطراق بملاقات عزیز مصر شادمان کردند ولی
یعقوب آل محمد صلی الله علیه و آله متعلقانش را بعد
از شهادت بدن نامور قتل اعمام و برادر و اعوان و یا
ران و آتش زدن در خیام و شکستن محملها و غارت

اموال وزیور و بردن شتران کوه پیکر با شکم گرسنه
و حالت تشنه و تن تب دار بی زاد و راحله بی لباس
و معجر با غل و زنجیر بشام و کوفه بملاقات ابن زیاد و
یزید با دل خسته و کوفته نمودند حضرت یعقوب را
روز ورود مصر حضرت یوسف با حشمت تمام با عظما
دولت و دیوان کیقباد شاه مصر بود استقبال نمودند

بروز آمد مهین شهریاران • پیاده در رکابش تاجداران
نهاده غاشیه خورشید بر دوش • رکابش کرده مه را حلقه گوش
نفیر چاوشان از دور شو دور • ز گیتی چشم بد را کرده مهجور

ولی یعقوب آل محمد را با عمه و اطفال کوچک در روز ورود
کوفه و شام اشرار و کفار استقبال نمودند و دل یعقوب
آل محمد صلی الله علیه و آله و حضرت زینب و سایر اسرا را
بنواختن ساز و طنبور و زدن سنگ و ریختن خاک مجددا
مجروح و رنجور نمودند یعقوب نبی بعد از ورود مصر بر سریر
نشسته و منکوحه اش لیا که خاله حضرت یوسف بود

در

در کنار و حضرت یوسف در پهلو و یازده برادر یوسف
در مقابل پدر و برادر ایستاده سجده شکر و تحیت
نمودند حضرت یوسف خدمت پدر عرض نمود یا ابت
هذا تاویل رؤیای من قبل ولی یعقوب آل محمد صلی الله
علیه و آله بعد ورود کوفه و شام با غل و زنجیر و تحزن
حضرت زینب و ام کلثوم و جمعی اطفال صغیر در پای
تخت یزید ملعون با اکابر بنی امیه در نهایت زینت
و شادی بالای تخت نامرادی نشسته

روز ورود پردگیان شه عرب ÷ آراسته بارگاه یزید از ره طرب
بر تخت زر نشسته بسر تاج گوهری ÷ بزم نشاط چید بر احمری سلب
ارکان شام را همه بنشاند پیش تخت ÷ وانکه نمود آل علی را برش طلب
زین العباد در غل و زنجیر ظاهر بود ÷ نی نی که بست سلسله در شهر مجرب
همچون هلال لاغر عذارش بلند دیخ ÷ همچون جلال جسم نوازش ز تاب و تب
آورد باز داشت بپا پیش تخت خویش ÷ بی پرده پردگیان حریم ادب
مانند آفتاب که باشد به برج حوت ÷ در طشت زر نهاده سر شاه تشنه لب

وآن لب که بوسه گاه رسول اله بود: میزد همی بچوب ستم از سر غضب
انکار وحی کرد و کتاب رسول گفت: جستند ملک طایفه هاشمی نسب
و مست طافح سر جناب ابا عبد الله الحسین ع در پیش رو
متضمن بمضمون برای انکه بنو هاشم از سر بازی: ملک شوند
بزرگی کنند و طنازی: خبر بهانه نمودند وحی فرقان را
که رام خویش کنند این گروه نادانرا: دو روز کرد بزرگی و خسروی اظهار
چه شرع و وحی و چه جبرئیل یا چه دوزخ و نار خداوند
انشاء الله لعنت نماید اول ظالم و اخر ظالم را که باولاد علی
علیه السلام ظلم نمودند اگرچه نوشتن اینمختصر خارج
از شرح بود ولی محض انکه شرذمه از مصیبت در کتاب
ذکر شود این وجیزه را نوشت و محض تسلی خوانندگان
این معجزه باین مطلب گردید ابو الفرج سعید بن
ابی الرجاء از محمد بن عبد الله عمر الخانی از ابو القاسم
بکوادبن طبه بن شمعون از ابی بکر بن احمد بن یعقوب
از عبد الرحمن بن سعید از حسن بن عمر از سلیمان بن

مهران بن اعمش میگوید در کتاب خرایج و جرایح دیدم
در موسم حج روزی مردی دعا میکرد و میگفت بار خدایا
بیامرز مرا و میدانم نخواهی آمرزید سلیمان میگوید از
قول آن مرد لرزیدم و نزدیک او شدم و گفتم تو در حرم
خدا و رسول او هستی و این ایام از اشهر حرم است چرا
مأیوس از مغفرت حق میباشی گفت گناه من بزرگست
گفتم بزرگتر است از کوه تهامه گفت بلی گفتم موازنست
با کوههای رواسی گفت بلی اگر بخواهی خبرت دهم گفتم خبر ده
گفت از حرم بیرون رویم پس گفت من یکی از لشکر مشوم
عمر بن سعد بودم و یکی از آن چهل نفر که حامل سر مبارک
جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بسوی یزید پلید
بودند من بودم چون در راه شام عبور از دیر نصاری
نمودیم و سر مبارک بالای نیزه بود نشسته طعام میخوردیم
ناگاه کف دستی از دیوار بیرون آمد و این بیت را نوشته
اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

پس کف جزع کردیم از این فقره جزع شدیدی و قصد کردیم کف
دست را غایب شده بعد شروع کردیم بطعام خوردن
ناگاه همان کف عود نموده این شعر را نوشت فلا والله
لیس لهم شفیع ۝ وهم یوم القیمة فی العذاب ۝ باز قصد
کف را نمودیم غایب شد عود بطعام خوردن کردیم همان
دست عود نمود این شعر را نوشت ۝ وقد قتل الحسین بحکم
جور ۝ وخالف حکمهم حکم الکتاب ۝ پس گفت بملاحظه این
نوشته امر عیش بر ما ناقص شد ناگاه راهبی از دیر فرود
آمد دید از راس مبارک نوری ساطع میشود سؤال از
حراس نمود از کجا می‌آیید گفتند از محاربه جناب اباعبدالله
الحسین ع مراجعت میکنیم راهب گفت پسر فاطمه دختر پیغمبر
شما و پسر پسر عموی پیغمبر شماست گفتند بلی راهب گفت
وای بر شما والله اگر بودی برای عیسی بن مریم پسری هر آینه
او را در میان چشمهای خود جا میدادیم و راهب گفت
ده هزار دینار ارثا از آبای من بمن رسیده بعمر بن سعد

بگویید

بگویید ده هزار دینار را گرفته سر مبارک را تا وقت
رحیل بمن بسپارد عمر قبول نموده دنانیر را تحویل گرفته
سر مبارک را تا وقت رحیل براهب بسپرد پس راهب
سر مبارک را غسل داده بمشک و کافور معطر نموده
و در حریر پیچیده در کنار خود نهاد و تا صبح نوحه و
زاری نمود صبح که طالع گردید حراس طلب سر را نمودند
راهب خطاب بسر مبارک نموده عرض کرد مالک
نیستم مگر نفس خود را استدعا دارم در روز قیامت
در نزد جد بزرگوار شهادت بدهید که انی اشهد ان
لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله اسلمت
علی یدیک بعد گفت میخواهم رئیس شما را ملاقات نمود
بعد سر را بدهم پس راهب را نزد عمر سعد بردند از عمر
ملتمس شد که احترام سر مبارک را داشته باشد از
صندوق سر را بیرون نیاورد عمر سعد قبول نموده
سر را گرفت و راهب از دیر فرود آمده در بعضی

ثم الحجة الخلف الصالح القائم المنتظر المهدی المرجی الذی
ببقائه بقیت الدنیا وبیمنه رزق الوری

سپاهی که بالا و شیب ٭ بجنبید دریا ببست از نهیب
سپاهی درخشان چو رخشان سپهر ٭ همه گردشش
گرز فولاد چهر ٭ متوکل از ملاحظه آن عسکر مدهوش
و بیهوش گردید چون بهوش آمد عرض کرد انت العسکری
یعنی تو ئی صاحب قشون امام بحق با خلیفه ناحق فرمودند
که چون ما مشغول بامر آخرت هستیم در امر دنیای دون
بجهات مصلحتهای خفیه با شما منازعه نداریم بجهت
در خیال آزار ما نباشید این قسم معجزات در ذات پاک
امامان بحق در مقام هدایت خصم زیاده بر تو ظهور
یافته و عجب نیست زیرا هر یک از امامان بحق اثنا عشر
در وجود مبارکشان تاییدات سبحانی و انوار ربانی منتشر
دایم بلطف دایه طبع از میان جان ٭ می پرورد بناز ترا
در کنار حسن ٭ کرد لبت بنفشه از آن تازه تر است
کاب حیات میخورد از جویبار حسن ثم الحجة الخلف
الصالح القائم المنتظر المهدی المرجی الذی ببقائه

وبوجوده ثبتت الارض والسماء وبه یملا الله الارض
قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما وجورا

بقیت الدنیا وبیمنه رزق الوری وبوجوده ثبتت
الارض والسماء وبه یملا الله الارض قسطا وعدلا
بعد ما ملئت ظلما وجورا یعنی بعد از آن حجة پسر صالح
قائم انتظار کشیده شده حضرت مهدی امید داشته
شده اینچنانکه ببقای او و امید لقای او باقیست
دنیا و جهة وجود مبارک آنحضرت رزق میخورند مردم
و بر پاست زمین و آسمان و بوجود مبارک آنحضرت پر میکنند
خدا زمین را از عدل بعد از آنکه پر شد از جور ٭ آن خوش خبر
کجاست که زین فتح مژده داد ٭ تا جان فشانمش چو زر و
سیم در قدم ٭ از باز گشت شاه چو خوش طرفه نقش بست
آهنگ خصم او بسراپرده عدم ٭ اعتقاد فرقه ناجیه اثنا
عشری آنکه جناب حضرت مهدی صاحب الامر صلوات
الله علیه بجهات عدیده که خدا داناست غایب هستند
ولی فیض وجود مبارکشان مثل آفتاب عالمتاب است
و هر دو عالم بوجود مبارک آن محمود بر پاست

هر دو عالم یکفروغ از روی اوست؛ کفتمت پیدا و پنهان
نیز هم؛ وظهور خواهد فرمود و دنیا را پر از عدل خواهد
فرمود؛ ور چنین جلوه نماید خط زنکاری دوست
من رخ زرد بخونابه منقش دارم؛ چنانچه از غایب
بودن آن بزرکوار انواع الم و رنج بمحبان و معتقدان
رسیده در بروز ذات مقدس وارتفاع علم فتح انواع
فرحها و انکشاف علم ها حاصل خواهد بود. درد من
از یار است درمان نیز هم؛ دل فدای او شد و جان
نیز هم فضایل و معجزات ائمه اثنا عشریه صلوات الله
علیهم که علت غائی خلقت بشر هستند متواتر چنانچه
بخواهد در این مختصر که مقصود اصلی شرح بحث اللفظ
است فضلی از فضایل ایراد شود از مقصود باز
خواهد ماند و بحر بلکه فضل محتاج بفصلها خواهد شد
مستدعی از ذات مقدس آنکه در درکاه حضرت
اقدس شفیع کناهان امت جد بزرکوارشان؛ نکین ختم

اشهد ان اقوالهم حجة وامتثالهم فريضة ومودتهم لازمة
مقضية

رسالت محمد عربی؛ شفیع روز قیامت محمد مختار شوند
که نزد دشمن شرمساری حاصل نباشد که جز بولای
آن بزرکواران امید بجائی نداریم؛ هرچند غرق کناهم
ز شش جهتم تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم و
اشهد ان اقوالهم حجة وامتثالهم فريضة شهادت میدهم
که فرمایشات ایشان حجت است و اطاعت واجب
ومودتهم لازمة مقضية ودوستی ایشان لازم
وحکم کرده شده؛ واذا الرجال توسلوا بوسيلة؛
فوسيلتي حب لآل محمد في الحقيقة مودت ذوات
مقدس موجب نجات و توسل باعطاف ایشان
موجب اسعاف حاجات و قبولی سایر عبادات
هر عملی غیر از مقدمه معرفت ذات حق و ذوات مقدسه
باشد بیحاصل عملی مطلوبست که موجب معرفة الله
وانبیا و رسل و ائمه اثنا عشریه بوده باشد و
توسل باز بآل آنها بوده باشد؛ عملی طلب که نماید اراده

والاقتداء بهم منجیة ومخالفتهم مردیة

از سر ازل کند آگاه * علمی که دهد بتو جان نو * علم
عشق است زمن بشنو فی الحقیقه در آخرت علمی که بکار
میخورد همان علم خداشناسی و علم باحکام الله و عمل
بفرمایشات آنها * از قال و قیل مدرسه حالی دلم کرفت
یکچند نیز خدمت معشوق و می کنم * والاقتداء بهم منجیة
ومخالفتهم مردیة اقتداء بایشان موجب نجات و مخالفت
موجب هلاک با مخالفت آن بزرکوارها و بغض آنها
کرور کرور حسنات بی ثمر * هر کس که ندارد بجهان مهر
تو در دل * حقا که بود طاعت او ضایع و باطل * با دوستی
آن بزرکوارها امید عفو از کناهان عظیم هست *
از نامه سیاه نترسم که روز حشر * با فیض لطف وصد از این
نامه طی کنم * لطیفه * شاهزاده علیرضا میرزا ملقب
بحکیم که یکی از پسرهای خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار
است پیش خدمتی داشت ساده و رویش چون عشاقی
آلوده * بنکاری چابکی شوخی پریوش * حریفی مهوشی ترکی

قباپوش * موسوم بمهرعلی و ساقی بزم شاهزاده بود
روزی حکیم مرحوم جهانکیر میرزا پسر مرحوم نایب السلطنه
عباس میرزا را بمجلس مهمانی دعوت نموده چون مجلس
بوجود شاهزادکان مزین کردید حکیم ملاحظه نمود ساقی
مایمی و دور کردش ناب معطل حکیم فرمودند * ساقیا دور
کردش ساغر معطل تا بچند * دور چون با عاشقان
افتد تسلسل بایدش * مرحوم شاهزاده جهانکیر میرزا
که دامنش از لوث معاصی بری بود از حکیم خواهش فرمودند
که مجلس ناب و رباب و چنک و چغانه را امروز مبدل
بملاحظه اقوال درباب کمال و حدیث و کتاب نماید
و ملال از دل دوستان بملاحظه تواریخ و بوستان
زداید و هریک از اهل مجلس عوض دور پیاله از دست
رخساره چون لاله فرخ بکری که آکند از قند نبات
وخوردن نبات است نموده و در ابطال دور و تسلسل
دری از حکمت کشاید و این بیت را بالبداهه فرمودند *

ترسم بنویسند کناه تو حکیم ؛ با مهر علی حکیم اکر باده خوری
فی الحقیقه با بغض علی علیه السلام هزار هزار حسنه
بیفایده و با مهرش امید کذشت از کوه کوه سیئه میباشد
از طرف عامه مذکوراست در شب معراج خداوند فرمود
ای محمد اکر بنده از بندکان من چندان عبادت نماید
واز کثرت عبادت بدنش مثل پنبه حلاجی شود و منکر
ولایت باشد نمیآمرزم اورا ای محمد میخواهی ببینی اولیارا
محمد عرض کرد بلی ندا آمد نکاه کن بیمین عرش پس
نا کاه علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن موسی و
محمد ابن علی و علی بن محمد و حسن بن علی والمهدی علیهم
السلام در وسط ایشان مثل کوکب درخشان بودند
ندا آمد ای محمد صلعم اینها حجتها هستند از عترت تو قسم
بعزت وجلال خودم که مهدی علیه السلام حجت است
از برای اولیای من وانتقام کشنده از دشمنان ؛ آنرا که
دوستی علی نیست کافر است ؛ کو زاهد زمانه و کو

وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر

وهم سادات اهل الجنة اجمعین وشفعاء یوم الدین وائمة اهل
الارض علی الیقین وافضل الاوصیاء والمرضیین وافضل
الاوصیاء والمرضیین وآ... واشهد ان الموت حق وآ... والفرج

بشنو راه باش وهم سادات اهل الجنة اجمعین بزرکواران
جمیع اهل بهشت هستند وشفعاء یوم الدین وشفیعهای
روز قیامت هستند وائمة اهل الارض علی الیقین
واما مان روی زمین هستند یقینا وافضل الاوصیاء
المرضیین وبهترین وصیها که این صفت دارند پسندیده
شده اند میباشند وشك وشبهه نیست که این بزرکواران
بعد از وجود مبارك جناب ختمی ماب صلی الله علیه وآله
افضل واکمل از جمیع اولیا واوصیا هستند وهر یك
از علوم از این بزرکوارها اقتباس شده کی عطرسای مجلس
روحانیان شدی ؛ کل را اکر نه بوی تو کردی رعایتی
واشهد ان الموت حق خرم آنروز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم واز پی جانان بروم ؛ کرچه دانم که بجائی
نبرد راه غریب ؛ من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم
والقبر حق روز مرکم نفسی وعده دیدار بده وانکهم تا بلحد
فارغ وازاد ببر ؛ شهادت میدهم مرك حق است وقبر حق است

ای نفس غافل که خود را عاقل میدانی اگر در جمیع شهادتهای
سابق شاک باشی در شهادت بانکه مرگ حق است
و عما قریب شربت مرگ را هی خورد و وجود پر از گناهت
که عالم را گنده نموده بظهر ذلت و خواری پیران و اقربایت
از خانه کشیده و گودالی کنده خاک بر سرت خواهند
ریخت گویا شاک نباشی زیرا هر روز محسوس میشود
که امثال و اقربایت مردند و در قبر تنگ و تاریک
محبوس شدند؛ کاروان رفت و تو در خواب و بیابان
در پیش؛ کی روی ره ز که پرسی چکنی چون باشی؛
بنظر تفکر ملاحظه نما که برای جناب شما هم چنین
روزی محققا هست و سوار اسب چوبی خواهی گردید
و بقبر خواهی رفت؛ کل ابن انثی وان طالت سلامته
یوما علی آلة الحدباء محمول؛ تو که امروز سواری بکبت
هستی؛ اسب چوبین زبرای تو زند جولانی؛ باید
آخر شدنت بر فرس چوب سوار؛ نرود مرکب بکر

بچنین

بچنین میدانی؛ بعد از مردن فریاد رسی نداری مگر
اعتقاد نیکو و اعمال خوب پس قبل از رحیل توشه
قبر خود را از اعتقادات حسنه و محترز شدن اعمال
سیئه مهیا بکن که در آن منزل خوفناک لازم خواهد
شد بیابان طویل و کرم را بی برداشتن آب و آذوقه
بلکهیست رفتن جمع نمودن املاک دنیوی موجب
هلاکت در این سفر است اگر نجات از سقر را در این
سفر پر خطر طالبی از احمال و اثقال دنیوی باید
چشم پوشیده مجرداً خود را منزل برسانی؛ نان حلوا
چیست اسباب جهان؛ کافتن جاکهانت و همان؛
آتش اندر زن تو در حلوا و نان؛ وارهان خود را از این
بار گران؛ بهر آنکه خود از زیر بار گران در روی
و الّا در نهایت عذاب کمرت را شکسته عما قریب
با قبر یکسانت میکنند؛ ای پادشاه عصر چو وقت
فرا رسد؛ تو نیز با گدای محلت برابری؛ پس پادشا

دو روزه و اموال که هر یك و بالست انسانی نباید
خود را از حق دور نماید و جمیع اوقات مستغرق دنیا
سازد ❀ جمله سعیت بهر دنیای دنیست ❀ بهر عقبی می ندا[ری]
سعی چیست ❀ در ره آن موشکافی ای شقی ❀ در ره این
کند فهم و احمقی ❀ اگر از شماره هزار تومان هزار دینا[ر]
سهو شود یکسال هزار مرتبه مشغول تجدید شما[ر]
میشوی سهوی در نماز و روزه دست دهد هیچ جه[ت]
در فکر تدارك نیستی سهل است مسئله را هم یاد
نگرفته در حساب جرت دقیق و در حساب آخرت
در چرت و تقلب بر فیق ❀ دار عقبی کان زد نیا برتر است
و زپی آن سعی خواجه کمتر است ❀ چو نشود حاصل ترا
چیزی از آن ❀ من نگویم خود بگو ای نکته دان وَسُؤالُ
مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ حَقٌّ یعنی سؤال منکر و نکیر حق است
معروف ان دو ملك مهیب لازم نکیرین دو ملك مهیب
هستند بعد از انکه میت بامر خدا در قبر زنده میشود

نازل میشوند از دین و مذهب و اعمال سؤال میکنند
اخبار متواتره در این باب وارد اگر جواب بصواب داد
و را تسلیم ملائکه نعیم مینمایند و قبر برای او روح و ریحان
میشود و الا او را تسلیم ملائکه عذاب میکنند
بار خدایا ذات علم اقدس تعالی عالم است که اینچه در
دعای عدیله هست اعتقاد قلبی دارد و بذات مقدس
خمسه النجبا و انبیاء و اوصیاء قسم که این بنده ذلیل
عاصی را از سؤال منکر و نکیر معاف فرماید زیرا
بنده ضعیف عاصی در آنوقت قدرت تکلم ندارد
و از کثرت گناه قفل در دهان و سر خجلت در زیر دارد
جائیکه برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه
زیبد دعوی بیگناهی سرتا پا گناه کاریم و امید
بشارت نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ یا ملجاء
البرایا یا واهب العطایا عطفا علی مقل حلت
بها الدواهی وَالْبَعْثُ حَقٌّ وَالنُّشُورُ حَقٌّ یعنی زنده در مو[دن]

فرمودن خدا مرده ها را روز قیامت حق است گرچه
بموی وصلت در حشر زنده کردم سر بر نیارم از خاک
از روی شرمساری فلو کنا اذا متنا ترکنا لکان الموت
راحة کل حی ولکنا اذا متنا بعثنا ونسأل بعده عن کل شیء
والحساب حق حساب مقابله نمودن اعمال حسنه است
بر سیئه در قیامت اعمال بنده ها را از خیر و شر حساب
خواهند نمود هر کس ذره خیر و شر نموده در مقابل
جزا خواهد یافت ومن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره والصراط حق صراط در لغت بمعنی
راه است و باینجهت اسم گذاشته اند دین را بصراط بعلت
آنکه راه هست بصواب جناب مولای متقیان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید انا صراط المستقیم
وعروة الوثقی التی لا انفصام لها یعنی معرفت آن
بزرگوار تمسک بآن راه هست بخداوند در اخبار آمده
راه بهشت روز قیامت مثل جسریست که مرور میکنند

بان مردم در طرف راست جناب ختمی مآب و در طرف
چپ امیر المؤمنین ع و ندا از طرف میرسد القیا فی جهنم
کل کفار عنید و در خبر است عبور نمیکند از صراط
مگر کسیکه برات آزادی از آتش داشته باشد از جناب
امیر المؤمنین ع و آنچه در خبر وارد است صراط نازک
تر از مو و تیزتر از شمشیر است مراد آنکه در آن روز از
هول قیامت گویا کفار در صراط راه میروند از ترس
اعمال خود بالای باریکتر از مو و برنده تر از شمشیر راه
میروند نه اینکه فی الحقیقه صراط باین طریق است
صراط باین معنی از روی مجاز است والمیزان حق
میزان تعدیل بین اعمال و جزای بر آنها است و وضع
هر جزا در موضع خود و رساندن هر ذی حق را بحق
خود و معنی این نیست که بعضی میگویند در قیامت
ترازو هست دو کفه دارد و اعمال را میکشند زیرا که
عمل عرض است و عرض موزون نمیشود آنکه گفته میشود

والکتاب حق والجنة حق والنار حق

عملش ثقیل وخفیف است بروجه مجاز است در خبر
وارد است ان امیر المؤمنین والائمة صلوات الله
علیهم الموازین مراد انکه بزرگوارها تعدیل اعمال را
میفرمایند وجزای هرکس را معین میفرمایند ؛
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان ؛ چه
باک از موج بحر آنرا که دارد نوح کشتیبان ؛ والکتاب حق
یعنی نامه اعمال حق است نامه اعمال مطیعها وقت
تطایر کتب بدست راست و نامه اعمال عاصیها بدست
چپ چنانچه خدا میفرماید فاما من اوتی کتابه بیمینه
فسوف یحاسب حسابا یسیرا واما من اوتی کتابه وراء
ظهره فسوف یدعو ثبورا ویصلی سعیرا والجنة حق
والنار حق جنة خانه نعمت واستراحتست رنج و
المی در آنجا نیست ونعمت آنجا منقطع نمیشود وسا
کنین آنجا مخلد هستند از ماکولات ومشروبات
ومنکوحات ومناظر هرچه متصور شود بدون

رحمت

وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم فضلک
رجائی وکرمک وعفوک ورحمتک املی لا عمل لی استحق به الجنة

زحمت حاضر چنانچه خداوند میفرماید اکلها دائم
وظلها تلک عقبی الذین اتقوا باز میفرماید فیها انهار
من ماء غیر آسن ونیز میفرماید حور مقصورات
فی الخیام خلاصه تعریف بهشت ونعمتهای آنجا
که برای مطیعین مهیا شده زیاده از آنست که متصور
شود ؛ از در خویش خدایا به بهشتم مفرست ؛
که سر کوی تو از کون ومکان ما را بس ؛ بنشست ما را
بجز از وصل تو در سر هوسی ؛ این تجارت ز متاع
دو جهان ما را بس ؛ واما نار که عبارت از جهنم
باشد کفار داخل میشوند ومخلد خواهند بود از
امت محمد صلوات الله علیه نیز داخل میشود ولی
مخلد نخواهد بود شفاعت آن بزرگوارها شامل حالت آنها
خواهد شد وان الساعة آتیة لا ریب فیها بدرستیکه
قیامت خواهد آمد وشکی نیست ساعت جزئیست
از اجزاء زمان تعبیر شده با وقیامت بجهت وقوع او

ولا طاعة لی استوجب بها الرضوان الا انی اعتقدت توحیدک وعدلک وارتجیت احسانک وفضلک وتشفعت الیک بالنبی واله واوصیائه من احبتک وانت اکرم الاکرمین وارحم الراحمین

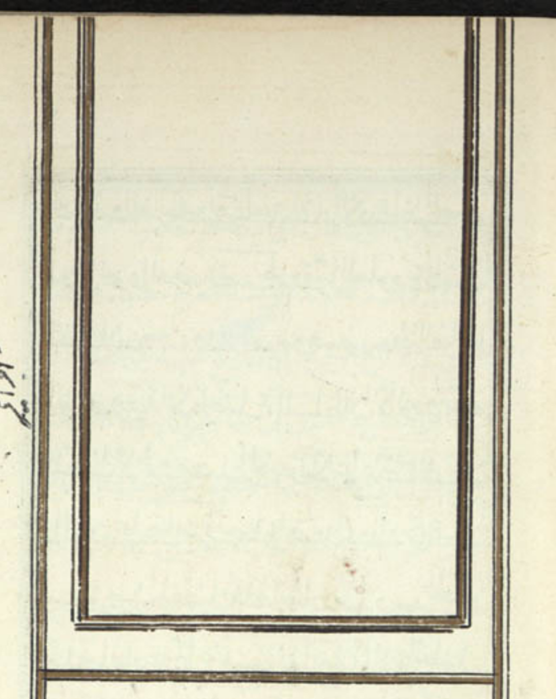
نعته یا انکه طول قیامت نزد خداوند مثل ساعتی است
از ساعات خلق واز اسماء عالیه است مثل النجم والثریا
وان الله یبعث من فی القبور بدرستیکه خداوند
زنده میفرماید کسانیرا که در قبر هستند اللهم
فضلک رجائی بارخدایا فضل تو امید من است
ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک
وکرمک عفوک ورحمتک املی کرم وبخشایش ورحمت
آرزوی من است لا عمل لی استحق بها الجنة ولا طاعة
لی استوجب بها الرضوان الا انی اعتقدت توحیدک
وعدلک وارتجیت احسانک وفضلک نیست عملی
وطاعتی برای من که مستحق بهشت ورضوان شوم
مگر انکه اعتقاد کرده ام توحید وعدل تورا
وامیدوار شده ام باحسان وفضل تو وتشفعت
الیک بالنبی واله واوصیائه من احبتک وانت
اکرم الاکرمین وارحم الراحمین وشفیع نمودم

وصلی الله علی سیدنا محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم یا ارحم الراحمین انی اودعتک یقینی هذا وثبات دینی وانت خیر مستودع

نبی وآل واوصیای اورا که از دوستان تو هستند
وتو کریم ترین کریمها ورحیم ترین رحیمها هستی
وصلی الله علی سیدنا محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین
رحمت خدای بر آقای ما محمد وآل وهمگی که پاک وپاکیزه
هستند وسلم تسلیما کثیرا یعنی سلام باد بر آقای ما
محمد سلام بسیار ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
یعنی نیست حرکتی وقدرتی مگر بخواست خدا که این صفت
دارد عالی وبزرگست اللهم یا ارحم الراحمین انی
اودعتک یقینی هذا وثبات دینی وانت خیر
مستودع بارخدایا ای رحیم ترین رحم کننده ها
بدرستیکه امانت گذاشتم یقین خود را وثبات
در دین خود را وخدمت ذات مقدس وتو بهترین
دارها هستی ودر لفظ اللهم دو قولست شیخ ابو
علی طبرسی گفته میم عوض از یاء حرف نداست
وباینجهت جمع نمیشود با حرف ندا زیرا که جمع عوض

وقد أمرنا بحفظ الودائع فردّه على وقت حضور موتي وعند مسائلة منكرٍ ونكيرٍ بمحمّدٍ وآله الطاهرين

ومعوّض عليه جايز نيست واز قرّاء نقل شده كه اصل اللّهمّ يا الله آمنّا بالخير بجهت كثرت استعمال تخفيف داده شد اللّهمّ گفته ميشود وشارح رضى ردّ كلام قرّاء را نموده باينكه گفته ميشود اللّهمّ يؤمّهم بالخير اگر چنانچه قول قرّاء صحيح باشد تنافى حاصل ميشود وممكن است آنكه بگوييم متعلّق قصد دو چيز است يكى قصد خير براى متكلّم وديگرى نفرين بر منافقين ومنافات نباشد وكلام شارح رضى غير مرضى باشد وقد أمرتنا بحفظ الودائع فردّه على وقت حضور موتي وعند مسائلة منكرٍ ونكيرٍ بمحمّدٍ وآله الطاهرين وخود آن بزرگوار امر فرموده بحفظ امانت استدعا آنكه ردّ فرمايى امانت ضعيف محتاج را وقت مرگ وسؤال منكر ونكير بمحمّدٍ وآله الطاهرين فقير وخسته بدرگاهت آمدم رحمى كه جز ولاى توام هيچ [illegible] دست آويز



بسم الله الرحمن الرحيم

لمّا كان من همم السلطان الأعظم وملك العرب والعجم ناظم الدولة والدين ناصر الدين شاه لا زالت اعلام دولته مرفوعة واعناق اعدائه مكسورة وواحة جوده للأنام مفتوحة ومذمومة الشرّ من صادره مضمومة تحلية رعيته بالعلوم الأدبيّة والعربيّة والصناعات

العجيبة والغريبة واقتباسهم اثمار الادب واقتناصهم
اسمار العجم والعرب نصب لهم وزيرا للعلوم وكاشفا
للمعضلات حين ورد الغموم وهو نور حدقة الفواضل
ونور حديقة الافاضل عم السلطان الاكرم ومظهر
اللطف الاتم ومصدر الفيض الاعم اعتضاد السلطنة
والدين عليقلي ميرزا جعلني الله فداه وزاد من عمري على بقا
من عاش ميت الفضل بعد ما صار رميما وصيت المحاسن
بعد ما عاد عديما وهو بعد تقلده لهذا المنصب الجليل
اوجب والزم لذاته النبيل ان اسقى الاداني والاقاصي
من اوانى افكاره واغرى القريب والبعيد في تحصيل
العلوم وفض ابكاره وحكم وافى دار الطباعة ان ينطبع
من كل المسائل وينشر في البلاد والمحافل ليغترف الكل
من منهل احشائه وليغترف المبتدى والمنتهى لافضاله و
لتجانبه طريق الاعتساف في اجاز الوابل والطل بشرط الانصاف
ان اورد ايرادا على المسائل المطبوعة اظهره بلا مخافة

مجولة ولذا اقول قال النواب المعظم والحبر المعظم
في روزنامته العلية بنحوسته المحرم مطلقا واقام
عليه دلائل ومن يرد الاطلاع فعليه بتلك الرسائل
وانا اقل الطلبة حسين بن جهانكير بن نايب السلطنة عباس
ميرزا اقول ان ذهبنا الى التفصيل فهو اجدر بالقبول
عند الفحول جعل الله تبارك وتعالى اربعة من الشهور
حراما وحرم فيها القتال والفساد وقعقعة السلاح
لمصالح العباد ولكن اختلفوا في كيفية عددها فقيل
هي العشر من ذي الحجة الحرام الى عشر من ربيع الاخر لان
البراءة نزلت في يوم عرفة والمشهور وعليه الجمهور
انها ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب سئل عن اعرابي
اتعرف الاشهر الحرم قال نعم ثلثة سرد وواحد فرد وامنه ظهر ان
المحرم في الشرف مثل ذي الحجة والرجب والذي فرض الله في الاول
زيارة بيته وسوق الهدى الى حرمه واستحب في الاول
والثاني زيارة سبط رسول الله الذي قتل في الطف

ملهوفا ومظلوما وحرّم في المحرّم القتال للابطال واحلّه
الأشرار من الرجال والامثال قاتلوا وجادلوا فيه سبط
رسول الله صلى الله عليه وآله وسيّد شباب اهل الجنّة
صمّ اذا سمعوا خيرا ذكرت به وان ذكرت بشرّ عندهم اذن
اهل شام وكوفه ومصر وعراق جملگی کردند باهم اتّفاق
حمله کردند آن سگان بر روی شیر میزدند ورا سنان وتیغ وتیر
واستجبنا في عزّته لزكريّا بعطاء قرّة عين له يحيى لم نجعل له
من قبل سميّا در رسیدیم همین ماه یوسف ز چاه بجا شد
ولی دردهم هفتاد ودو یوسف ز چاه بچاه شد وهذا
لا يدلّ على نحوسته كما استدلّ به مولانا الاعظم ووزير
علوم الاكرم لانّك ان امعنت النظر وفتحت البصر لاح
لك انّ يوم عاشورا من احسن الايّام للامام عليه السلام
ومن معه لانّه يوم الوصل والطيران من الوكر الى الاصل
چند گاهی از برای امتحان دور گشت این آشیان از بلبلان
حال پروانه ای زپی وصل آوریم روی همّت بجا اصل آوریم

هل

هل ترى عند العشّاق الذّ من حين الوصل ساعة فيا لله
هي زمان سعادة وبهجة راحته وان كان الامر كما
قال في روزنامة العلميّه لكان انحس الاوقات ليالي
القدر التي قتل فيها امير المؤمنين ويعسوب الدين عليه السلام
ولا يخفى قدرها وشأنها وحسبك قول الله تعالى في شرفها
انّا انزلناه في ليلة القدر وكيف السبيل الى ان تعالى
قبض الله تعالى اولياءه الى عوالي الدرجات وسقيهم
من الرحيق المختوم في ايّام النحسات العقول ابتة والفحول
عابية من الاذعان بهذا القول ولكن لمّا كان يوم فقد
كلّ من الانبياء والاولياء داهية عظيمة لشيعتهم كان
ذلك اليوم يوم سوء ومصيبة عليهم بدين سبب باشد
اين ذا هم بدان وان كان المحرّم ويوم عاشورا نحسا
لم يرد في كلام المجيد مقسما به والفجر وليال والفجر
على قول بعض المفسّرين اوّل المحرّم لانفجار السّنة منه
وليال عشر العشر الاول منه ولكن لمّا تبرّك بنو اميّة بهذا

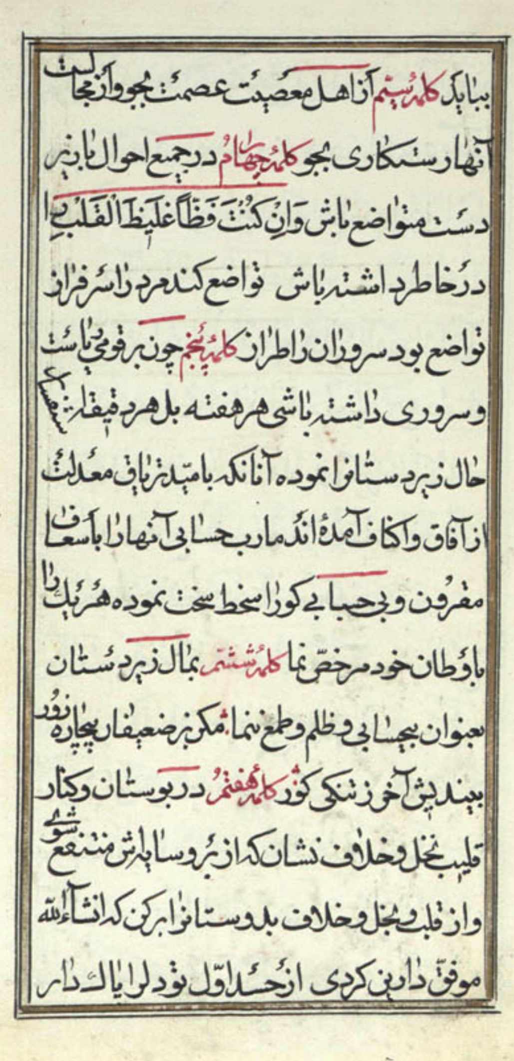
الیوم لأجل قتلهم الامام واستقلالهم فی امر الانام ینبغی
بل یجب لنا أن نقول هذا الیوم بهذا الاعتبار یوم مصیبة
وسوء لمن اعتقد امامة الحسین علیه السلام ولکن من حیث
انه یوم سرور وفرح له ولمن معه ویوم عنایة الله لهم
حسن وسعید کوفیان گویند کاین سخن ماست
می ندانندی که خوشوقتی ماست ؛ فیض عظمی بهر
ما ترك سر است ؛ بهر سر بازان مقام دیگر است
وچنانچه حضرت وزیر علوم عظم قائل بر بدی روز محرم
شده اند جهة قتل امام علیه السلام در آن روز لازم میآید که
زمین کربلا وسایر مشاهد مشرفه نیز بد باشد زیرا
زمان قتل که بد ومنحوس شد مدفن نیز بهمین طریق باشد
وحال انکه مشاهد مشرفه خاصة زمین کربلا در شرافت
وعلو مرتبه برتری بر همه مکانها حتی کعبه معظمه
دارد چنانچه در منظومه بحر العلوم علیه الرحمة اشاره
باین فقره رفته ومن حدیث کربلا والکعبة ؛ بان لکربلا

علو الرتبة ؛ وچون زمان قتل امام علیه السلام ومکان
مدفن ائمه انام اعلی واشرف از جمیع زمانها ومکانها
هستند لهذا معصیت در آن زمان ومکانها ابغض
در نزد خداوند واشد عقابا است وهم چنین طاعت
در آن زمان ومکانها در نزد خداوند تبارك وتعالی
احسن وازید ثوابا است ولاشك ان یوم عاشورا
علی حسب الحقیقة یوم فرح وسرور لجمیع الشهداء ولذا
کان یمازحون وبعضا حکون ویتسارعون ویتسا
بقون وکل واحد منهم علی لسان الحال مترنم بهذا المقال
آزمودم مرگ من در زندگی است ؛ چون رهم زین زندگی
پایندگیست ؛ اقتلونی اقتلونی یا ثقات ؛ ان فی قتلی
حیوة فی حیوة ؛

بسم الله الرحمن الرحیم

چند کلمه ایست سودمند برای مستمند از منشآت اقل العباد واذل یوم المعاد حسین بن جهانگیر بن نایب السلطنه عباس میرزا غفر الله لهم **کلمهٔ اول** در عنفوان شباب شتاب در تحصیل علم و صنایع بکن و ببطالت عمر عزیز خود را ضایع مکن هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ؛ چو شمع از پی علم باید گداخت ؛ که بی علم نتوان خدا را شناخت **کلمهٔ دویم** در طفولیت و جوانی تا توانی خدمت پیران آزموده را بکن ؛ و توآنی در این باب نما بطفلی خدمت پیری نکردم ؛ به پیری خدمت طفلی

بیابد



بیابد **کلمهٔ سیم** از اهل معصیت عصمت بجو و از مجالست آنها رستگاری بجو **کلمهٔ چهارم** در جمیع احوال با زیر دست متواضع باش وان کنت فظا غلیظ القلب را در خاطر داشته باش تواضع کند مرد را سرفراز تواضع بود سروران را طراز **کلمهٔ پنجم** چون بر قومی ریاست و سروری داشته باشی هر هفته بل هر دقیقه از حال زیردستانرا نموده آنانکه بامید تریاق معدلت از آفاق واکناف آمده اند مارب حسابی آنها را باسعاف مقرون و بیحیا بیکورا سخط سخت نموده هر یک را باوطان خود مرخص نما **کلمهٔ ششم** بمال زیردستان بعنوان بیحسابی و ظلم و طمع نما مکن بر ضعیفان بیچاره زود ببیند پیش آخور تنگی کود **کلمهٔ هفتم** در بوستان و کنار قلیب نخل و خلاف نشان که از بر و سایه اش منتفع شوی و از قلب و نخل و خلاف بدوستانرا بر کن که انشاء الله موفق دارین کردی از حسد اول تو دل را پاک دار

خویشتن را بعد از آن مؤمن شمار کلمهٔ هشتم کار امروز را
بفردا مگذار که برای هر روز و هر دقیقه کاری مقرر است
ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن یا ز دیوان قضا خط
امانی بمن آر کلمهٔ نهم با بزرگ و خورد ترک زد و خورد کن
زیرا ممارات با بزرگ بی ادبی و هلاکت آورد و از ملاطفات
خورد کسی سودی نخورد کلمهٔ دهم در میان جمع دست
خود را بلعاب بینی و دهن ملوث مگردان و انکشاف
خود را در دماغ مطموس منما که رفقای مانوس باین
واسطه از مجالست تو مایوس کردند کلمهٔ یازدهم
چون عزم بر گفتن کلمه کنی قبل از تکلم خوب و بد را بسنج
که برنج نیفتی درین دار سپنج کلمهٔ دوازدهم سعی کن
در دنیا و آخرت خود مردی شوی و در هر دو بکار آیی
نه اینکه بذیل زمیل در مطالب دین دخیل گردی
چو باد از خرمن جانان ربودن خوشه تا چند ٭ ز همت
توشه بردار خود تخمی بکار آخر کلمهٔ سیزدهم چون کسی طعام

خورد

خورد و برای تو مضر باشد نگاه کن هم بخوردن ضرر
میرسد هم بخورنده کلمهٔ چهاردهم اخوت فی الحقیقه
خلتی است چنانچه اخوان بطریق خلاف حرکت
نمایند در دنیا مغلوب و در آخرت معیوب
خواهند بود ذلک هو الخسران المبین تو شمع انجمن
یکزبان و یکدل باش ٭ خیال کوشش پروانه بین و
خندان باش کلمهٔ پانزدهم در حوادث و امور بر خداوند
توکل نما نه بر عقل و دانش تکیه بر تقوی و دانش
در طریقت کافریست ٭ راه رو گر صد هنر دارد توکل
بایدش کلمهٔ شانزدهم زیاد مخور و زیاد مگو و زیاد
منشین و زیاد مخواب در ملابس و مساکن و سایر
امور قناعت پیشه کن ٭ بپادشاهی عالم فرو نیاری
اگر ز سر قناعت خبر شود درویش کلمهٔ هفدهم
در هر کار رضای خدا را طالب باش سمعه و ریا را
ریای زاهد سالوس جان من فرسود ٭ قدح بیار

برزمرهی برابر دل ریش • دیا حلال شمارند و جام باده حرام
زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش کلمهٔ هجدهم
در امر معاد و معاش ساعی باش و در کم و کاست رزق
غم بیهوده مخور • پی زانو منشین و غم بیهوده مخور •
که ز غم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش کلمهٔ نوزدهم
در کار دنیا و آخرت عنایت حق را از درگاه احدیت
مسئلت نما بعنایت نظری کن که من دلشده را •
نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش کلمهٔ بیستم با بیگانه
و خویش در کم و بیش منازعه مکن • ز سنگ تفرقه خواهی
که منحنی نشوی • مشو دبان ترازو تو در پی کم و بیش کلمهٔ
بیست و یکم در شادت و رخا در عبادت حق یکسان باش
در تنگی دلتنگی منما و در گشایش گشاکش مکن • تو بنده
گله از پادشه مکن ای دل • که شرط عشق نباشد شکایت
از کم و بیش کلمهٔ بیست و دویم با بیگانه و تبار یگانه و کم آزار
باش و دل آنها را بکلامی مخراش و باحسان و اطعام خفیه ترد

وفاش

وفاش قلب آنها را شاد داشته باش کلمهٔ بیست و سیم
مدعی چون صلح طلبد مضایقه منما فان جنحوا للسلم
فاجنح را از قول خدای مختار بخاطر بیار • چو یار بر سر صلح
است و عذر میخواهد • توان گذشت ز جور رقیب در همه
حال کلمهٔ بیست و چهارم در مجلس خمار و قمار منشین
که نفس در زد طالب شهواتست • سخن درست بگویم نمیتوانم
دید • که می خورند حریفان و من نظاره کنم کلمهٔ بیست و پنجم
در مثل سائر است اقبح من کلام المعود یعنی قبیح تر از
کلامی که مکرر شده باشد ملتفت باش که در مجالس
کلمات مکرر نگوئی الا از کلمات الله و احادیث و مناقب
رسل و ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم که تکرار آنها
موجب مزید دانش و بینش است هر قدر مکرر شوند
عطر مجالس خواهند • اعد ذکرها نعمان لنا ان ذکره
هو المسك ما کررته یتضوع کلمهٔ بیست و ششم ایضا
اهل ادبیه عرب گفته اند دارهم ما کنت فی دارهم

وارضهم ماکنت فی ارضهم پارسیان میکویند دست
دردوری ومشت درپیشانی حاصل کلام انکه
مادامیکه درخانه وزمین کسی هستی ومتنعم از نعمت
آنها درخوب وبد مدارا نموده بامالک ومملوک آنها
سازکار باش وحق نمک را بشناس • آسایش دو کیتی
تفسیر این دو حرفست • بادوستان مروت بادشمنان
مدارا کلمهٔ بیست وهفتم فرزند وجود پدر ومادر
را مغتنم شمارو حرمت آنهارا نکاه دارد وبقدر
مقدور از کفتار شرعی آنها تخلف ننماید ودل
آنهارا نیازارد ولا تقل لهما اف را همه وقت نصب
عین نماید ووالدین از همه کس بجود مهربانتر داند •
شبی مجنون بلیلی کفت ای محبوب بی همتا • مرا عاشق
شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد کلمهٔ بیست وهشتم
اطاعت استاد ومعلم را فرض بدان که معلم پدر رو
حانیست روز بروز اطاعت استاد موجب افزونی

علم

علمت خواهد شد • سعی نا کرده در این راه بجائی نرسد •
مرد اکر میطلبی طاعت استاد نما کلمهٔ بیست ونهم
چون با اهل علم مباحثهٔ علمی کنی وحق بطرف مقابل
بود کج بحثی را کنار بکذار ومنصف باش کلمهٔ سیام
در نزد استاد علم وادب با ادب بنشین سخن آهسته
وهموار کو اکر سؤال نمایند سبقت بجواب منما تا
استاد بکوید یا اذن بدهد که تو بکوئی کلمهٔ سی ویکم
اکر جاهل تعریف وتوصیف تو نماید غره مشو یقین
دان که در وجودت نقصی پیدا شده است تامل
وتفکر نما که دفع نقص وعیب را نمائی کلمهٔ سی ودویم

کلمهٔ سی وسیم پادشاهان
در زمان آسایش رعیت وسپاه را باید نوازد که
در سختی دل دشمن را کدازد • سپاهی را آسوده کی خوش بدار

که در حالت سختی آید بکار کلمهٔ سی و چهارم در مهمات
شور کن وشاورهم فی الامر را یاد کن • برای جهاندیدن کا
کار کن • که صید آزموده است کرگ کهن کلمهٔ سی و پنجم
سردار و قائد لشکر باید از معصیت بری باشد واز
خوردن شراب و میل بساقی ودباب اجتناب نماید
نه مردیست دشمن در اسباب جنگ • تو مدهوش ساقی
آواز چنگ • بسا اهل دولت ببازی نشست • که دولت
برفتش ببازی زدست کلمهٔ سی و ششم جاهل در حضور
عالم بهتر آنکه خاموش بوده گوش بفزاید علوم بدهد
واز فوائد آن بهره بردارد و چنانچه از راه جهالت تکلم
نماید عالم خوب نیست در آن حین ساکت شود • کاش بلبل
خموش بنشستی • تا خر آواز خود تمام کند کلمهٔ سی و هفتم
اخیار چنانچه مغلوب اشرار شوند نه از قیمت آنها کاهد
و نه بقدر آنان فزاید و زر کم نشود کلمهٔ سی و هشتم دروغ
فروغ ندارد از غیبت مردمان زبان خود را نگاه دار

سنگ بد گوهر اگر کاسهٔ زرین شکند • قیمت سنگ نیفزاید و

وایود

وایود احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا را • در نظر داشته
باش • پاک دار از کذب و از غیبت زبان • تا که ایمانت
نیفتد در زبان کلمهٔ سی و نهم سعی کن که در مستقبل
حالت بهتر از ماضی بوده و در مجاهدات نفسانی
و ازاله رذائل حیوانی خدا را از خود راضی کن کلمهٔ چهلم
در ایام شدت هر که یار و همدمت بود در زمان نعمت
او را فراموش مکن و در آش و نان خود شریکش بگردان •
چون بیابی دولتی از مستعان • اندر آن دولت مبراز
دوستان کلمهٔ چهل و یکم اطفال را بنعمت پروردن
موجب کسالت و بی هنری آنها میشود در اغذیه
و ملابس گاهی بپوشش خشن و نان یابس اکتفا
نمایند مزید علو آنها خواهد بود کلمهٔ چهل و دویم
با خصم در گفتگوی دولتی و ملتی بطریق مماشات
سخن ران و تا فهم سخن مودیرا نکنی که چه میگوید در
مقام جواب بر میا بعد از ادراک مطلب او ایرادات خود را

بگو کلمهٔ چهل و سیم فروسیت وسباقت لازم است که
جوانان یاد گیرند واز سباقت وسیاقت بهره ور
گردند کلمهٔ چهل و چهارم بادبات وبنین لازم که اولاد
خود را بیکار نگذارند ومسائل دین مبین واکتساب
معاش را در صبح وشام بانها تبیین نمایند واز کشیدن
سیگار آنها را منع واز خوردن تریاک ردع نمایند
که موجب کسالت وبطالت آنها خواهد شد کلمهٔ چهل و
پنجم بعضی اشخاص غیر متدین جوانان متدین را که ملاحظه
میکنند مرتکب مناهی نمیشوند از راه دوستی پیش
آمده ودام تدلیس باغوای ابلیس گسترده که علم هر شیٔ
بهتر از جهل است چه عیب دارد که شما نرد وشطرنج
یاد گیرید ولی بازی نکنید علم شطرنج بسیار خوبست
در ابیات عرب وعجم اشاره بمات وفرزین وپیاده
وعاج شده فهم شطرنج موجب دانستن آنهابی رنج
میشود جوان ساده دل را باین کلمات زراندود

که بحسب ظاهر سود نماست مات نموده در اندک زمانی
پیرامون انواع معاصی از خمار وقمار میشود • صوفی
نهاد دام وسر حقه باز کرد • بنیاد مکر با فلک حقه
باز کرد • ای دل بیا که ما بپناه خدا رویم • زانچه آستین
کوته ودست دراز کرد • باهوش باش که صید اهل شید
نشوی وبفریب شیطان از راه نروی کلمهٔ چهل و
ششم چنانچه با ضعیف خلیط در ملک ومال
باشی نظر خیانت وتفریط در مالش منما زیرا که
باغی خارج از ایمانست وَاِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَقَلِيلٌ مَا هُمْ گواه بر اینمدعا کلمهٔ چهل و هفتم در معامله
تزویر وتدلیس با مشتری منما که دام ابلیس است
کلمهٔ چهل و هشتم شحنه در فکر گرفتن لصوص باشد
نه در فکر سرقت فصوص جفونش بیدار جهة حفظ
جفون کلمهٔ چهل و نهم طبیبی بوزارت بلدی سرفراز شد

یکی از دوستانش را پیش نگاشت اگر استدامت
در مسند وزارت را میخواهی اهل ملک را فلوس
و شربت دینار بچشان و بگرفتن فلوس و دینار بچشان
کلمه پنجاهم پادشاهی و بزرگیرا چون بینوائی و بی برگی
همسایه بود سزاوار آنکه گاهی بنانی و نوائی او را
نوازد و تفقد حال او وا فرماید • از عدالت نبود دگر
کرش پرسد حال • پادشاهی که بهمسایه گدائی دارد •
کلمه پنجاه و یکم ابناء ملوک بل اولاد صعلوک علم و حرفه
آموزند و صنایع یاد گیرند که موجب شرف و مزید
رتبه فرقه اول و سبب معاش فرقه ثانی خواهد بود
بزرگ زاده نادان بشهر وا مانند • که درد یار غریبش
بهیچ نستانند کلمه پنجاه و دوم صاحبان مملکت
اشاعه معدلت و استراحت رعیت را باید لذت
شمارند و اعتبار و افتخار خود را بشکن دشمن شوخ
کن دانند نه تعمیر طاق زرنگار و دو دست در شکن

زلف نگار صید نمایید و دام را آرام گذارند کلمه
پنجاه و سیم حریص فی الحقیقه مریض است چه اینرا برد
بخشند جهانی دیگر طلبد روده تنگ بیک نان
تهی گردد نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ کلمه
پنجاه و چهارم اسرار خود را در استتار داشته باش
و اصرار در افشا منما که موجب اضرار است • در سخن
با دوستان آهسته باش • تا نداند دشمن خونخوار
کلمه پنجاه و پنجم ظالم را پادشاه عادل بر رعیت نگمارد
و بر اموال مسلمین مسلط ندارد چون سگ درنده
گوشت یافت نپرسد که این شتر صالح است یا خر
دجال کلمه پنجاه و ششم مامور خدمت را بقدر آن خدمت
بزاد و راحله باید نواخت که یومیه و شهریه خود
در سازد و در فکر نواختن دوستان و گداختن
دشمنان باشد نه آنکه او که آمر از مامور کیسه خود را معمور
نماید و تعارف و رشوه ستاند و مامور بیچاره افلاس

وقرض معمور بوده بی خدمت رود در اینصورت
معلوم است از خوب و بد پرهیز دو خشک و تر
ابقا نماید • باکر سنکی قوت پرهیز نماید • افلاس عیان
از کف تقوی بستاند کلمهٔ پنجاه و هفتم در روز الست
اقامت عهد بست که عبادت نکنی شیطان از برای که او
دشمنی است ظاهر اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ اَنْ لا
تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ عهد را کسستی
و پیمان اشکستی و دل دوست را خستی حقد دها بد
بختی دیقعد رضای اقامت ابجستی کاشکی از این دام شیطان
بجستی • پیمان شکن هر آینه کردد شکسته حال • انّ العهود
عند ملوک النهی ذمم کلمهٔ پنجاه و هشتم تا نخوانند نرم نکو
پند ت برو برو کلمهٔ پنجاه و نهم پند بانو اکر پند سودمند بود
رها نمودن بهتر است کلمهٔ شصتم در ملک عجم رسم که چون
سی سال از سلطنت ملک بکذرد پادشاه جشن کرفته
و جیش بعیش مشغول شوند سلطان ملقب بطلقران

کردد ولی مناسب چنین روز از باب مناصب علما و سادات
و اعیان و حاجتمندان هر دیار را بدربار حاضر فرموده
پادشاه چند روز سلام عام نموده فقرا و حاجتمندان
و ایتام را ببذل لباس و اطعام خوشدل کرده و بدعتهای را
انداخته و ظالمان را کداخته و مظلومها را نواخته
قرارهای خوب برای استراحت رعیت مرحمت فرمایند
و باولیای دولت تاکید بلیغ فرموده که مطالب حسنای
حاجتمندان هر دیار را موافق انصاف قرین اسعاف نمایند
که انشاء الله بعد از این احسان قرنی دیگر بی قران
فرمانروا باشند • جای کریه است بر این عمر که چون
غنچهٔ کل • پنج روز است بقای دهن چند انشاء امید
انکه در قرن ثانی پادشاه جوان بخت این قاعده را معمول
فرموده ملقب بذو القرنین شوند انشاء الله کلمهٔ
شصت و یکم رحم هر پادشاه بواسطه نسبت سلطنت
فی الجمله دشوار است که بمکاسب خسیس اقدام نماید

چنانچه هم مقادم شوند مردم آنها را بخدمت نگیرند
پس بر هر پادشاهی لازم که رحم بر حرم خود فرموده آنانکه
عاجزند بصلاة معاش آنها مقرر فرماید و آنانکه
استعداد نوکری دیوان اعلی را دارند بخدمت و منصب
سرافراز شوند و بعضی که استعداد یاد گرفتن حرفه
و صنعت دارند بمددگی از معاش معاونت فرموده
مقرر فرماید که در کارخانجات مشغول یاد گرفتن
صناعات باشند و برخی دیگر که قریه و مزرعه دارند
و از ممر رعیتی گذران میکنند آنها را از ظلم حکام و
مباشرین محروس دارند که انشاء الله احسان بوجه بمدلول
اخبار زیادی عمر و دولت است کلمهٔ شصت و دویم
رعیت بمنزله اجزای پادشاهست اولیای دولت
رنج و استراحت رعیت را استراحت و رنج پادشاه
دانسته نه اینکه اسباب استراحت خود را منوط برنجه
و اذیت رعیت نمایند و بگویند خودمان آسوده

کوریدر رعیت ✤ پسند یکه شهری بسوزد بنار ✤ اگرچه
سرایت بود در کار کلمهٔ شصت و سیم افعال اجانب را
از هر جانب منهیان بگوش پادشاه و اولیای دولت
ممکن است بی دهشت برسانند ولی اعمال اولاد را ۲
و اقارب حکمران مملکت نمایند هر روزه زادانی و
اقاصی کرده روزمره آنها را با رعیت و زیردست
استفسار نموده چنانچه ظلمی و ستمی و تعدی نموده
باشند نصیحت فرمایند کلمهٔ شصت و چهارم بر صاحبان
خدم و حشم لازم که در صباح و مساء ملاحظه واجب
النفقه و مستحب النفقه خود را نموده معاش آنها را
از نان و آش موافق مزاج آنها با انضمام سراج و سایر
ما یحتاج برسانند در این باب غفلت هیچ جز ننمایند
و دسیدگی باینمطلب را فخر شمارند نه ننگ کلمهٔ شصت و پنجم
سلاطین و حکام از شاهزاده و خان در وقت سفره
و خان ممدوح آنکه اگر در در خانه حاجتمندی از سادات

و اقارب حکمران مملکت نمایند هر روزه زادانی

وعلماء ورحم بوده باشد در سر طعام دعوت فرمایند
بسی دیده شده که خوانهای الوان چیده میشود سید
عزیزی وعالم نحریری وپسر عموی فقیری که حاجتمند
وباميد اسعاف مطالب بدر به خانه آمده اند گرسنه
وتشنه هستند واز صدر روزگار بهیچید اند
از بیخ مورد مرحمت نمیشوند ونواب والا وخان حاکم
فرداً وحیداً لقمه چند خورده بعدها خوان اش تاراج
پیش خدمت وفراش میشود این سید وملای نجیب
وپسر عموی فقیر قسمت جز شماتت وتهیب قاپوچی
وفراش نمیبرند عوض لقمه بقمه وعوض دلمه سخلمه
میخورند مراعات این فقره یقیناً موجب دوام دولت
میشود البته صاحبان سفره از این نکته غافل نشوند
وبسخن ارباب غرض گوش ندهند که میگویند حضرت
والا روحنا فداه وخان حاکم دام اقباله العالی را
شان حکومت نیست که سید وملا وپسر عموی

فقیر

فقیر در حضور نشسته کماج وتماج بخورند
اولاد پیغمبر با عالم دانا وپسر عموی بی توانا چه ضرر
دارد از این طعام خداداد که بر آنها حرام وبر ایشان
حلال است بخورند ودر حضور وغیبت دعاگوی شان هر دم
ودولت باشند اگر این التفات موجب افتخار حکمران
نباشد یقیناً موجب احتقار نخواهد بود • کسی را که
گردن کشی در سر است • تواضع از او یافتن خوش تر است
تواضع بود حرمت افزای تو • کند در بهشت برین
جای تو • کلمهٔ شصت وششم چون با کسی دوستی کنی
او را بر جمیع اسرار خود مطلع مساز شاید روزی
دشمن شود وبا دشمنان دشمنی را بغایت مرسان
ومراعات موارد نما شاید روزی دوست شود
بهمین معنی مشعر است کلام جناب حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام احب حبیبك هوناً ما عسی ان
یکون بغیضك یوماً ما وابغض بغیضك هوناً ما عسی

ان یکون جیبك یومًا **کلمهٔ شصت و هفتم** بدیع الزمان
همدانی در مقامات خود اصناف دزدها را نوشته
دزدی با اعتباری و راه زنی بی جواب و سؤال که در
این دو سال معمول شده نگاشته تفصیل آنکه چند نفر
که خود را نوشمال نامیده و گوشمال لازم دارند
و سابق سارق بوده اند و حال خود را نوکر صادق
دیوان قلم داد نموده اند با میرزای بی سررشته
که نامش را سررشته دار گذاشته اند وارد دهات
میشوند و صاحبان ایل و زرع را آورده که شما
ایل و صاحبان زرع بوده اید و از لرستان کوچیده
در این دیار سکنی گرفته اید موافق حکم دیوان که صادر
کرده ایم یا جمع ایلی بدهید یا در این شتاء آذوقهٔ
شتا که در صیف و خریف جمع نموده اید متفرق
نموده با همسایه و حریف بکوچید لرستان همدا
ستان شوید رعیت بیچاره نالان و ملاك و ویلان

سهم

سهم تلگراف پول گزاف میخواهد که این ستمها را
بگوش پادشاهی برساند و این دزدهای طراز
در اضرار رعیت بیقرار قاطع طریق بیشتر که همراه
است قانع اینحضرات بر پست و بلند و رفیق
ابقا نکرده از پست و دقیق جادوها و یادوها نموده
و با اصطلاح خود گول بال کرده میبرند اگر ایراد
کردند ستیزه شود در خدمت دیوان ماجور
و اگر با اینحضرات گفتگوئی رود مزجور برامنای
دیوان لازم تیغ بدست راه زن ندهند و رعیت
که ودایع خداوندی هستند و ریشه سلطنت
با آنها محکم است بردار بر آنها مسلط ننمایند
در متن واقع این ظلم و ستم را بپادشاه و ولینعمت
خود نموده اند و خاتمت این ظلمها راجع بدولت
میشود • از ستم هر کو دلی را ریش کرد • این جراحت
بر وجود خویش کرد **کلمهٔ شصت و هشتم** شکایت ستم

دیدها چند درم سیم تحصیل نموده از سیم تلگراف
این اجحاف را بعرض اولیای دولت رساندند جواب
رسید حکم محکم اینست که نفر قره پانزده سال قبل
کوچیده شود و بزاید آن پانزده حرفی نباشد
عرض رعیت مظلوم خدمت اولیای دولت
انکه احکامات مناقض علت خرابی بلاد و تشویش
عباد است از یکطرف حکم علیه در قانون دولتی
نوشته اید که رعیت مطلق العنان و این قانون
مطابق با قانون ملتی است از یکطرف محصل تفرقه
مامور میفرمائید و قید میکنید اگر راضی برفتن
نباشند همان مالیات را که در امکان میدادند
داده در هرجا که راضی هستند ساکن بوده باشند
با انکه مکانیکه ساکن هستند مالیاتی برایشان
بستاند این حکم مخالف قانون اول و منافر با احکام
ملت است این رعایای مظلوم عرض میکنند اولا

این

این مرافعه در خدمت کی تمام شود که این بیچارگان
لرستانی هستیم یا قهستانی بعد از انکه معلوم شد کوهستانی
هستیم پانزده سال است آمده ایم یا متجاوز و بر فرض تسلیم
انکه لرستانی هستیم و قبل از پانزده سال جلای وطن
نموده ایم چرا نباید امنای دولت مباشر و توشمالو کوشمال
ندهند و مواخذه نفرمایند که از ظلم و ستم شماها رعیت
بیچاره چرا متواری و فراری شود عوض این مواخذه
باید دست این بیچارگان را بسته بحضرات بسپارند
خداوند راضی باین عمل است نه پادشاه و اولیای دولت
بهتر انکه محض رفاهیت عباد و آبادی و بلاد و سد
ابواب فساد ممالک و مباشر هر صیغه و قریه را بسپارند
بر رعیت ظلم نموده فراغ بال داشته باشند که رعیت
دلگرم و از وطن مألوف فراری نشود تا انشاء الله
بمرور الوف الوف جبایه و خراج بدون جنایه اخراج
شود و قبل از انکه رعیت دونجل انماید اولیای دولت

برای سلامتی پادشاه رفع ظلم را نمایند • نکتهٔ رفع ظالم
از مظلوم • تا دل خلق سینه بخراشند **کلمهٔ شصت و نهم**
صاحبان حکم اغلب اوقات خود را در الحاق معدلت
برسید که امور رعیت باید مصروف فرمایند و رعیت را
که منزله گوسفند هستند از گرگان محفوظ دارند
و گاهی از راه معدلت گرگ گوسفند خوار را ذلیل
و خوار نمایند • بباید کشت هر یک چند گرگی • برای
تا د گرگرگان **کلمهٔ هفتادم** ایضاً صاحبان حکم نباید
در فکر صید و شکار نباید باشند دل مظلومان را
صید نموده و گردن ظالمان را در بند کمند آورند •
تا تو با صید گرگ پردازی • گوسفندان هلاک میباشند
کلمهٔ هفتاد و یکم بین الجمهور مشهور امانت دهنده
کتاب یکدست و را باید بریده و دارنده را هر دو کوبنده
پنج جلد وسائل الشیعه و دو جلد شرح کبیر را بیکی
از علمای قم که بحسب ظاهر صدیق و صادق بود

با اخبار جلیس و ملاصق امانت سپرد زمان مطالبه
وسائل چند عذر در رد وسائل نگاشت که تحریرش
شرح کبیر ثانی خواهد بود و همچنین در سفر ارض اقدس
در منزل میان دشت شرح عدیله و همین کلمات
صد گانه را که در یک جلد مجلد شده بود یکی از زوار
امانت برد وقت مطالبه دو هزار کلمه در عدم رد
بیان نمود تا نبا کو بنده کلمات را زحمت انداخته
مسوده های اول را جمع نموده دوباره ترتیب داد
و سی کلمه از کلمات سابق مفقود شده بود در زمان
توقف ارض اقدس آن سی کلمه را که همین کلمه و ما بعدها
بوده باشد بتحریر آورد ولی بسیار غیر ممدوح است
که بحتاجی کتاب امانت داده نشود و از این قبیح‌تر انکه
شخص عدم رد امانت را افتخار و زینت خود داند
کلمهٔ هفتاد و دوم در سنه ماضیه هزار و دویست و
نود و هشت بتواتر خبر رسید که یکی از اطفال بغداد

که پدرش سنی و مادرش شیعه و مبتلا بامراض
چند بود بعد از مداواها و التجاء بغیر محال و ملاحظه
بر رد امحال لا علاج جهة علاج بدوا خانه فاروق حق
از باطل و تریاق هر دیده عاطل اسد الله الغالب علی
ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه آوردند
از برکت آن بزرگوار آن طفل رنجور در شب بیجور شفا
حاصل نموده و پدرش نیز از مرض شفا بصحت و نقا
حوامید و در یك هزار و نود و نه همان طفل و پدرش
که باستانه مبارکه حضرت امام المشارق والمغارب
ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه مشرف شده
بودند مخصوصا با آنها ملاقات نموده اسم پسر
عبد علی و پدر قاسم بود از سادات بنی عباس خود را
میگفتند از حالت طفل مستفاد بود که ناخوشی
بسیار کشیده صحت حاصل نموده است پدرش
نیز شخص صادق بی حیله بنظر آمد و جمعی از علمای

نجف

نجف اشرف علی ساکنها التحیة در این باب نوشته
کما احلی من السکر و اجلی من القمر بود بر وقوع
این معجزه مرقوم فرموده بودند محض تبرک و مزید
بصیرت درج و کلمات ثبت شد و صورت نوشته
اینست بسم الله الرحمن الرحیم غیر خفی لدی کافة
اخواننا المؤمنین المتمسکین بعری الامام المتقین
و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین مظهر الراهبین
سید الاوصیاء والد الائمة المیامین و سفن نجاة
العاملین شفعاء یوم الدین و بعده شخص حامل کتابنا
قرة الناظر الولد الطاهر المسمی بعبد علی قد اصابه مرض
شدید حتی ذهب لشدة ما به بصره فصار لا
یبصر عیناه و شلت لذلک یداه و رجلاه فما
لا یبصر جبلا و لا سهلا و لا یستطیع ان یمد یدا
او یحرک رجلا فاستمرت به الاسقام الی ان عاد اصم
لا یسمع الخطاب و ابکم لا یرد الجواب و قد عیا علیه

الدواء وعجزت عنه الاطباء وقد كان والد الولد
المزبور قاسم بن علي على مذهب اهل التسنن
ووالدته على مذهب الامامية الاثنى عشرية وقد
بقيا مدة من الزمان يطلبان الدواء من غير مظانه
الشفا من غير معدنه الى ان اعياهما الحال وضاق
عليهما المجال قصدا من محل سكناهما بغداد الى دار الشفا
ومحل الدواء ارض النجف الاشرف حتى دخلا بعلي مرقد
خير الانام امير المؤمنين والد الائمة مصابيح الظلام
وتشرفا بلثم تراب عتاب ابي تراب اسد الله الصول
وسيف الله المسلول مظهر الآيات وصاحب المعجزات
قالع باب خيبر ومظهر الماء المعين وصي رسول رب
العالمين غالب كل غالب امير المؤمنين علي بن ابيطالب
عليه السلام فلما دخلا ذلك المرقد الشريف والحرم المنيف
اخذا يستغيثان بصاحب ذلك القبر الذي هو غياث
كل مستغيث فبينما الولد على حاله من شدة المرض

اذ

اذ شمله الالطاف القدسية والنفحات الحيدرية
بالشفا من جميع ما به من الداء فعاد ولله الحمد ببركات
امير المؤمنين وامام المتقين على حسن حال حيث
قد رد اليه بصره وبرئت يداه واطلقت رجلاه
وزال ما به من الصمم واستطاع الكلام بعد ان كان ابكم
وذلك من ادنى فضائل واقل معاجز والحمد لله الذي
رزقنا ولاه وثبتنا هداه والسلام على جميع من
تولاه وتولى اولاده الميامين کلمهٔ هفتاد وسیم
تحمل وحلم در محل موجب زینت وافتخار در خاک
طالقان برسیدم بعالمی کفتم مرا بتربیت از جهل
پاک کن • کفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه • یا انچه
خوانده همه در زیر خاک کن • ودر غیر موضع موجب
ننک وعار • هر کجا داغ باید فرمود • چون تو مرهم
نهی ندارد سود کلمهٔ هفتاد وچهار ارباب حکم
لازم که بی حضور خصمین حکمی نفرمایند بسیار

دیده شده بحسابی کوئی موافق خیالات خود حکمی
صادر میکند و مظلومرا بمرادت انداختن تا این
بیچاره دفع اشتباه نماید ناسخ بکیرد فراسخ باید
طی نمود کدا ختر شود وأز أمثال عرب بهمین مجا
مشیر است اذا اتاک احد الخصمین قد فقئت عینا
کلمهٔ هفتاد و پنجم چون دنیا دار فنا است غنای بسیار
برای تحصیل مال از عقل دور بقدر کفاف
و محترز بودن از اسراف نزد صاحبان غور و انصاف
خالی از اعتنا نیست دو قرص نان کر از گندم است
یا از جو • دو تای جامه کر از کهنه است یا از نو •
چهار گوشه دیوار خود بخاطر جمع • که کس نگوید
از اینجای خیز و آنجا رو • هزار بار نکوتر نزد این یمین
ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو کلمهٔ هفتاد و ششم
در دو روز اقتدار سازش نما و از رسوم بد
و بدعتهای که تا ابد خواهد ماند محترز باش

هرکه

هرکه او بنهاد ناخوش سنتی • سوی او نفرین رود
هر ساعتی • نیکوان رفتند سنتها بماند • وز
لئیمان ظلم و بدعتها بماند کلمهٔ هفتاد و هفتم
پادشاه و حکام و طبیب مملکت و رعیت هستند
چنانچه بر طبیب قدح است که قدح سموم تجویز
نماید آنان نیز از وضع رسوم جور خود را مهجور
دارند که مزاج رعایا روز بروز صلاح آید و بر
قدرت حمل سلاح و مواد خراج فزاید و اغاقیر
معدلت را از قانون بحکام جزو ذخیره دهند
و بعاقبر صفتان را بشفای دردمندها حکم
ندهند • فمن یبغی العلیل من البلایا • اذا کان البلاء
من الطبیب کلمهٔ هفتاد و هشتم خداوند تبارک
و تعالی قبول توبه را میفرماید ولی توبه بوتر
امتحانست رد مظالم و قضایای صیام در تعود
و قیام لازم و استحلال از مغتاب و ملامت در خطاب

بحسین نمودن کلمهٔ بهار توبه شکن و متمثل باین شعر
بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن
میرسد چه چاره کنم و برسر اعمال تحسین رفتن
یکی از گناهان کبائر ● از بسکه شکستم و بربستم
توبه ● فریاد ز ندگی همی ز دستم توبه ● دیروز بتوبه بشکستم
ساغر امروز بساغری شکستم توبه کلمهٔ هفتاد و
نهم دانشمندی اسلام و ایمانست که با قلب
سلیم و یقین بوجود حضرت علیم مطیع اوامر
و نواهی که ثمره اش عاجلاً و آجلاً عاید بوجودت
میشود باشی ● ای دل نفسی مطیع فرمان نشدی
واز کرده خود پشیمان نشدی ● صوفی و فقیه و
دانشمند ● ابجمله شدی مسلمان نشدی ● کلمهٔ هشتادم
از وصایای ارسطالیس است در مجالس بزرگان کم گفتن
کلام و تقلیل در خوردن طعام و تعجیل در قیام مرا
مرعی دارید کلمهٔ هشتاد و یکم در وقت عسرت اگر خواهی

قرضی جهت سرانجام عشرت بگیری از گنج صبر نفس خود
بوعده زمان یسر بگیر اذا شئت ان تستقرض المال
منفقا ● علی شهوات النفس فی زمن العسر فبل نفسك
الاقراض من کنز نفسها علیك وانظارا الی زمن الیسر
کلمهٔ هشتاد و دوم درویش دلریش را مرنجان واز نان
و حلوا او را چشان ● مرنجان دل زخم درویش را ●
بدریای آتش مزن خویش را کلمهٔ هشتاد و سیم اولاد صاحبان
دنیاست با ادب و کیاست نبود نماید که جوهر پدری را
اجانب تصاحب نمایند فمن تخلق بالاداب بها ریثیر
قوم اذا ما فارق لو توسا کلمهٔ هشتاد و چهارم چنانچه
انسان لباسش شوخگن باشد و او را عار آید که در مجالس
حاضر شود و در فکر تنظیف لباس است چنانچه
خودش هم کسالت نماید دوستانش او را مذمت
نموده جامه او را میکنند در اینصورت سزاوار نیست
که دین خود را هر روز بعصیانی چرکن نماید و دوستان

اورا نصیحت وزجر بصواب نیاورند ما بال نفسك
ترضی ان تدنس وثوب نفسك مغسول من الدنس
کلمهٔ هشتاد و پنجم عمال هر پادشاه باید صلاح ملت
ودولت را راجح بر مصلحت خود دانند واز حالات
گذشتها عبرت گیرند ودر زمان اختیار مظلوم را
مسرور وظالم را غیر مسرور نماید عقار رعیت را
تاختن وصرف عقار و باختن قمار و ساختن اطاق
زرنگار و فض ابکار نمودن در صباح ومساء
در افکار فاسد بودن جز هلاکت دارین چه ثمر
لباس کرباس عجزه را کندن و کرباس مرصع نمودن روالناس
مخزن کردن و پاس دولت را ملاحظه نداشتن
جز یاس از توفیقات دارین چه حاصل دهد ای عامل
غافل که خود را عاقل میدانی گاهی هم در فکر اشاعه
معدلت واستراحت رعیت باش • خوب رویان
جفا پیشه وفا نیز کنند • بکسان درد فرستند



دوا نیز کنند • پادشاهان ملاحت که بنخچیر روند • صید را
پای ببندند رها نیز کنند کلمهٔ هشتاد و ششم دنیا
سراب و تا سراب خطوهای بسیار دور است سراب
در این بادیه هشدار • تا غول بیابان نفریبد ترا
کلمهٔ هشتاد و هفتم از وصایای شهید علیه الرحمه •
پرهیزکار باش در خفا و آشکار • خیر مخلوق را اختیار
کن اگرچه با تو بدی نمایند در فکر تدبیر کار دنیا و
آخرت خود باش در جمیع امور متوکل و واثق بر خدا
باش شکر کن منعم خود را اخنده کم نعمت نیست
تاخیر صلوة از وقت نما اگرچه کار داشته باشی
هر روز از نمازهای قضا بخوان جهد کن امروز بر از
دیروزت باشد هر روز قرآن بخوان بقدر امکان
حذر کن از شنیدن بدی مردمان زیارت دوستان
را مراقب باش با مردمان جز از علم گفتگو نما از کثرت
کلام ونقل کلام محترز باش بر تو باد هر روز بیست و

پنج مرتبه بگوئی اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و
المسلمین والمسلمات بر تو باد استغفار بعد از عصر
هفتاد و هفت مرتبه سوره قدر و توحید را خیلی
بخوان **کلمهٔ هشتاد و هشتم** ای غافل سنه یکهزار و سیصد و
دائر ماه است بنظر اعتبار نکر که در ماه سابق
چندین کرور متنفس بودند برود قفس شکستند
در کور خفتند و خاک بر سر آنها ریختند شده بچه چنا
بحر و بر و جمیع مدر و بر استقرار شود بکیفر
نافع نار و ساکن دار نماند اگر در هر قران شماره
نفوس شود از وجود اقران شمارنده مأیوس میشود
چو حکمای فرنگ با فرهنگ چاره این درد را
نمیکنند و برای زندگی ابد تریاق و جوهر ثابت
ترتیب نمیدهند حکمای الهی برای زندگی ابد
معالجه بضد را تجویز و تجربه نموده اند و از کشتن
نفس حیوانی و برگشتن از هوای نفسانی است

واخرین

و آخرین حکمای الهی از حکمت خانه وجود دهندهٔ
ممکنات همین نسخهٔ شریفه را بکلمات موجز برینها
که بواسطهٔ غلبه صفرای حرص نفس خود را در حرث
بخل و خلاف طیران داده اند دستور العمل کرفته
لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون بناء علیه تا نفس حیوانی در هوای
باطل پرواز میکند و باد و اد دنبال هر سمین و نزاد
میرود هلاک کشت و حکیم علی الاطلاق از او بیزار
و محروم از صحت در دنیا سقیم و در آخرت مقیم
جهیم • آزمودم مرگ من در زندگیست • چون رهم
زین زندگی پایندگیست • اقتلونی اقتلونی یا ثقات
ان فی قتلی حیوة فی حیوة **کلمهٔ نودم** تحصیل ادب
و نیک نامی بدنیا مشکل و بمرود حاصل ولی جهالت
و نادانی فوری الحصول است • آسیا سنک دهر را بی
بدو مرد از کمر بکرد اند • لیکن از زیر بوز بودن

بهر از آدمیش نتوانند کلمهٔ نود و یکم دولت و ذلت
با خداوند است تُؤتِي المُلكَ مَن تَشاءُ وَتَنزِعُ المُلكَ
مِمَّن تَشاءُ چه دولت خواهد آمد بنده را همه
بیگانگانش خویش کردند کلمهٔ نود و دویم اولیای هر
دولت بدعت را دولت خواهی ندانند زیرا دوام
هر دولتی بخواست خداست و امدادش منفعت
رسانیدن عباد است وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ
فَيَمكُثُ فِي الأَرضِ مملکت درخت با میوه است
باید در بهار و صیف از آب و اسفار او را تر و
تازه گذاشت و از سیف و سنان اعدا محروس که
در خریف و شتا از میوه های شتّی پادشاه بهره‌ور
گردد ملک این درخت بارور است ذوفنات
بمیوه باید کرد کلمهٔ نود و سیم نظم هر دولت و ملت
مربوط بمبسوط الید بودن علمای شرع بی طمع
و حکام عرف بی غش و غلست بعد از آنکه حکام

شرع و عرف در طمع را باز نمودند و بنای حرص
و آزار را گذاشتند امر دولت و ملت هر دو
مغشوش و بیچاره گان از تطاول مرعوش • قاضی
که برشوت بجوزد یک خیار • ثابت کند از بهر
نوصد خربزه کلمهٔ نود و چهارم قاضی اسم قریه ایست
در شش فرسخی قم مال اولاد محمد حسینخان خلج
از فرادیکه شنیده شد وقتیکه پادشاه جمجاه
از آن قریه عبور میفرمودند بحاجی عیسی خان که
صاحب آن قریه بود خطاب فرمودند اراضی
قاضی بنظر ما حاصل خیز نیامد خان مشار
الیه عرض کرده بود برشوه هر تصرفی در قاضی میشود
نمود کلمهٔ نود و پنجم در حدیث است عدل الله ساعة
خیر من عبادة الف سنة زیرا عدالت از صفات
ذات واجب است و ممکن که عدل نمود موجب
آسایش قلوب شکستگان میشود و معلوم است

آسایش قلوب خلق الله افضل عبادات است
عدل کن انکه در ولایت دل • در پیغمبری زند عادل
کلمهٔ نود و ششم در سفرهٔ اکو بریان و تره خان نباشد
تندی مکن و بانچه حاضر است شاد و شاکر
شو میل بدختر فکر نما نه بدختر بکر که اول فطنه
زاید و ثانی فتنه زاید • تو را کین حسن دارد دختر
فکر • کجا عشق آورم بر دختر بکر کلمهٔ نود و هفتم
از لقمان حکیم پرسیدند بکدام خصلت باین درجه
رسیدی فرمود بصدق حدیث و ادای امانت
و احتراز از سخنی که مرا بکار نیاید کلمهٔ نود و هشتم
سواد مراسله است که بیکی از سادات که اغلب
اوقات خود را مصروف مراضعه و اسباب چینی
بدوستان میکنند نوشته ام سیدا سند اگرچه
خود را سندان و مبارز میدان و شکننده سندان
میدانید ولی مقتضی شان شما انکه تتبع اقوال مسند

را نموده هر روز سطری از احادیث مسند حفظ کنید
و چند سطری از مستند بخط مسند نگارید
و در مسند چنان حرکت نمایید که دانی و قاصی
اقوال و اعمال شما را مستند نموده پیروی نمایند
نه انکه طریقی حرکت کنید زمزمه نموده بگویند
سید نیست بل مسند است والسلام کلمهٔ نود و نهم
میرزا محمد تقی خان که اول جلوس پادشاه جمجاه ناصر
الدین شاه لازال ظله علی الرؤس ممدوده که بمرتبه
صدارت کبری سرافراز شده بود یکی از همراهان
مرحوم امیرزاده حاجی خسرو امیرزا بود که از طرف
خاقان مغفور بمملکت روس مأمور گردید جهت
واقعه قتل ایلچی که در طهران غفلة روداد بواسطهٔ
خلافی که در منزل دارنیش از معزی الیه صادر شده
بود از طرف امیرزاده برنجش تادیب ملول ملول
روزیکه امیرزاده معظم الیه بر تهنیت خلعت

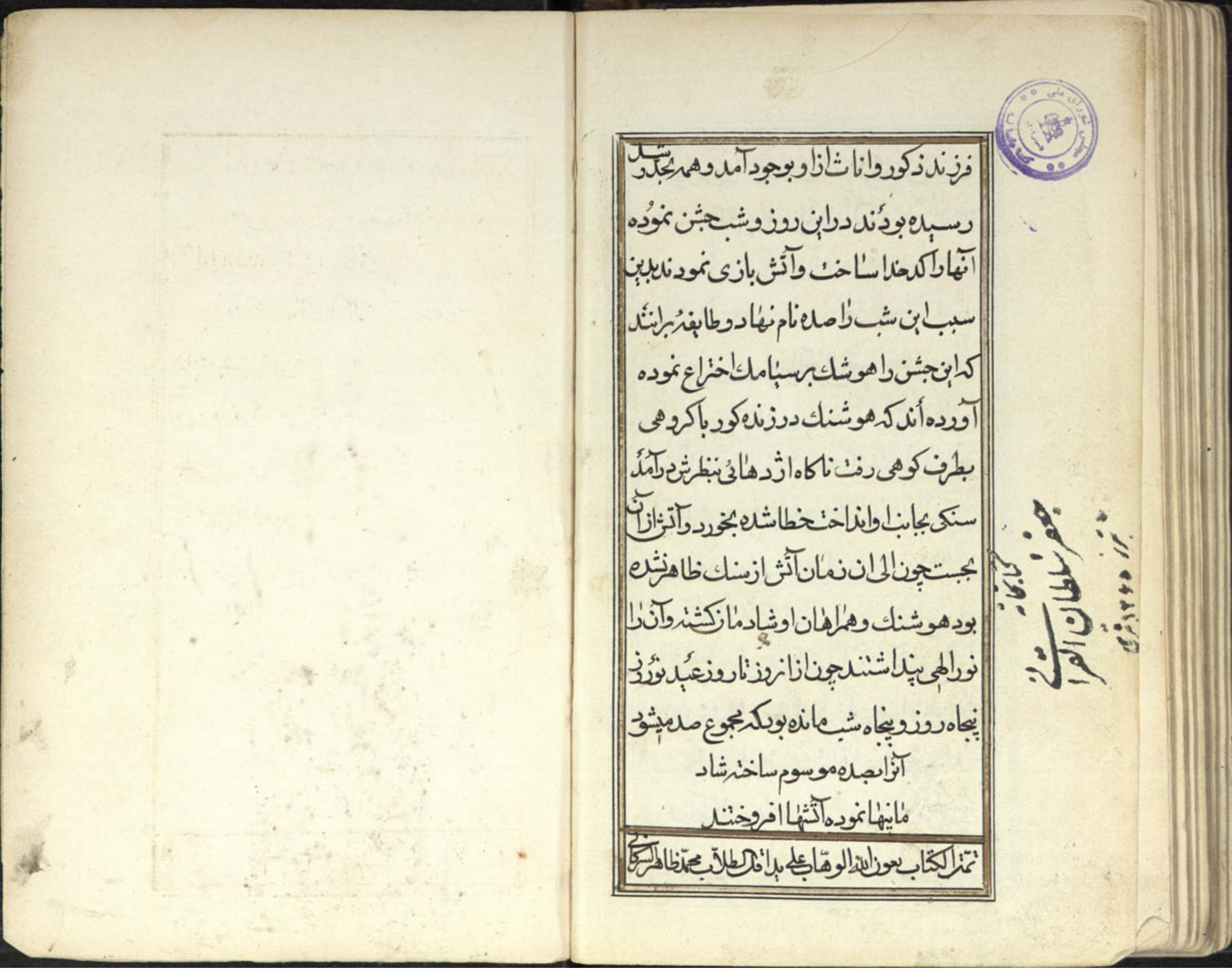
صدارت وزیر اعظم مشرف بود محض سرزنش با میرزاده
میفرمایند منزل داریش در نظر شریف هست آمیر
زاده جواب داده بودند آن ترتیبهای ما موروث
این شد که امروز اعاظم ایران باید بشما کرنش نمایند
از انجواب بصح السکوت سمود نموده در صدد مجلس مثل
بدر در محاق شد کلمه یکصد قال الله تبارک و تعالی
وَعِبادُ الرَّحمٰنِ الَّذینَ یَمشُونَ فِی الأَرضِ هَوناً وَإِذا
خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً بنده خدا کسی است
که در روی زمین نفس خود را عالی بر دیگری نداند
تِلکَ الدّارُ الآخِرَةُ نَجعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوّاً
فِی الأَرضِ وَلا فَساداً در هنگامی که جاهل با او
خطاب و عتاب نماید ملایمت و فروتنی را
شعار خود سازد بنظر حکمت چنانچه ملاحظه
شود اید وافی هذا مشتمل بر برکات بسیار و سد
ابواب فساد است و موجب تحصیل گنج گنج ادب

و حصول رضای خدای تبارک و تعالی است

تم الکتاب بعون الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

چون این وجیزه بکلمات صده موسوم شد مناسب
انکه معنی لفظ صد و شب صده که نزد پارسیان
معروف است بیان شود اولا صد عدد معین
معروفست و معرب سد با سین است زیرا در
پارسی صاد یافت نمیشود دوم نام جشنی است
که پارسیان در دهم بهمن ماه کنند آتش بسیار
افروزند ملوک و مملوک مرغان و جانوران صحرا
گرفته گیاه بر پایشان بسته آتش در آن زنند
و در هوا پرواز دهند در کوه و بیابان آتش افروزند
بعضی گویند واضع این جشن کیومرث است صد



فرزند ذکور واناث ازاو بوجود آمد وهمه بحد رشد
رسیده بودند دراین روز وشب جشن نموده
آنهارا کدخدا ساخت وآتش بازی نمودند بدین
سبب این شب را صده نام نهاد وطایفه برآنند
که این جشن را هوشنگ بن سیامک اختراع نموده
آورده اند که هوشنگ در زنده کور با گروهی
بطرف کوهی رفت ناگاه اژدهائی بنظرش درآمد
سنگی بجانب او انداخت خطا شده بخورد وآتش از آن
بجست چون الی آن زمان آتش از سنگ ظاهر نشده
بود هوشنگ وهمراهان او شادمان گشته وآن را
نور الهی پنداشتند چون از آن روز تا روز عید نوروز
پنجاه روز و پنجاه شب مانده بود که مجموع صد میشود
آن را بصده موسوم ساخته شاد
مانیها نموده آتشها افروختند

تمت الکتاب بعون الله الوهاب علی ید اقل الطلاب محمد طاهر السرکانی

